

Al-milani.com

سلسله پژوهش‌های اعتقادی (۴۲)

جلد پنجم

امام جواد علیه السلام

امام هادی علیه السلام

امام حسن عسکری علیه السلام

آیت الله سید علی حسینی میلانی

رشناسه: حسینی میلانی، علی، ۱۳۲۶-

عنوان قرارداد: الائمه الاثناعشر: فی کتاب منهاج الكرامه للعلامة الحلّی و نقد كلام ابن تیمیه حولهم. فارسی
عنوان و نام پدیدآور: پیشوایان معصوم علیهم السلام - پژوهشی کوتاه در زندگی پیشوایان معصوم علیهم السلام / علی حسینی میلانی: ترجمه و ویرایش: هیئت تحریریه انتشارات الحقایق.
مشخصات نشر: قم: انتشارات الحقایق، ۱۳۹۲ -
مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.

فروست: مرکز حقایق اسلامی: ۱۵۳؛ ۱۵۴؛ ۱۵۵

سلسله پژوهش های اعتقادی: ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱

شابک: ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱: ۰-۶۲۰-۵۳۴۸۸-۹۷۸-۶۰۰-۲۰۰۰ ریال: ج. ۲: ۷-۶۲۰-۵۳۴۸۸-۹۷۸-۶۰۰-۲۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۸-۶۲۰-۵۳۴۸۸-۹۷۸-۶۰۰-۲۰۰۰ ریال: ج. ۴: ۸-۶۲۰-۵۳۴۸۸-۹۷۸-۶۰۰-۲۰۰۰ ریال: ج. ۵:

۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۸۸-۶

وضعیّت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: ج. ۴ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فایا).

یادداشت: ج. ۳ و ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۲).

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه بخش «الائمة الاثنی عشر» از کتاب «شرح منهاج الكرامه فی معرفه الامامه» مولف می باشد که خود شرحی برکتاب «منهاج الكرامه فی معرفه الامامه» که آن نیز ردیه ای بر کتاب «منهاج السنه» اثر ابن تیمیه است.

مندرجات: ج. ۰۱. امام مؤمنان علی علیه السلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام. — ج. ۰۲. امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام. ج. ۰۳. امام صادق علیه السلام، امام کاظم علیه السلام. — ج. ۰۴. امام رضا علیه السلام

عنوان دیگر: پژوهشی کوتاه در زندگی پیشوایان معصوم علیهم السلام.

موضوع: امامت -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: علامه حلّی، حسن بن یوسف، ۶۴۸ - ۷۲۶ ق. منهاج الكرامة فی معرفه الامامه -- نقد و تفسیر

موضوع: ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، ۶۶۱ - ۷۲۸ ق. منهاج السنه النبویه فی نقض الشیعة القدریه -- نقد و تفسیر

موضوع: لئمه اثناعشر

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده: علامه حلّی، حسن بن یوسف، ۶۴۸ - ۷۲۶ ق. منهاج الكرامة فی معرفه الامامه. شرح

شناسه افزوده: ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، ۶۶۱ - ۷۲۸ ق. منهاج السنه النبویه فی نقض الشیعة القدریه. شرح

شناسه افزوده: انتشارات الحقایق

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۸۰۲۱۵۲ م ۷۵ / ع ۲۲۳ BP

رده بندی دیوبی: ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۳۰۵۶۶

نام کتاب: پیشوایان معصوم علیهم السلام ج ۵

تألیف: آیت الله سید علی حسینی میلانی

ترجمه و ویرایش: هیئت تحریریه انتشارات الحقایق

ناشر: الحقایق

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۳

چاپ: ستاره

قیمت: ۳۷۰۰۰ ریال

شابک: ۶ - ۸۶ - ۵۳۴۸ - ۶۰۰ - ۶۹۷۸ - ۸۶ - ۵۳۴۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

حقوق چاپ محفوظ است

مراکز بخش:

■ قم: تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۳۷۳۲۰

■ تهران: خیابان مجاهدین، چهارراه آسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، تلفن: ۰۲۱-۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۴)

■ تهران: خیابان پاسداران، خیابان شهید گلپنی، نبش خیابان ناطق نوری، ساختمان زمرد، طبقه دوم، پلاک ۴۳، نشر آفاق، تلفن: ۰۲۱-۲۲۸۴۷۰۳۵

■ مشهد: چهارراه شهدا، پشت باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان، پاساژ گنجینه کتاب، انتشارات نور الکتاب (میلان)، تلفن: ۰۵۱۱-۲۲۴۲۲۶۲

■ اصفهان: چهارباغ پایین، ره بو روی ورزشگاه تختی، مرکز تخصصی حوزه علمیه اصفهان، تلفن: ۰۳۱۱-۲۲۲۳۴۲۳

■ تبریز: خیابان امام خمینی، نرسیده به میدان ساعت، بازار بزرگ تربیت، طبقه پایین، پلاک ۲۶، ندای شمس، تلفن: ۰۴۱۱-۵۵۴۰۲۵۲

■ زنجان: پایانه هفت تیر، واحد اتوبوس ران، نمایشگاه کتاب گلستان، تلفن: ۰۲۴۱-۳۲۲۰۹۹۰

■ کرمانشاه: خیابان باغ ابریشم، جنب ورودی اصلی دانشگاه رازی، کتابفروشی حافظ، تلفن: ۰۸۳۱-۴۲۸۴۰۸۲

■ کاشان: فاز دو ناجی آباد، انتهای خیابان پاسگاه، خیابان مهستان، کیتسرای فیروز (هاشمی)، تلفن: ۰۵۴۳۲۸۸۳ - ۰۳۶۱

سرآغاز ۷...

بخش اول

- ۱۱... امام جواد علیه السلام
- نگاهی کوتاه به زندگی امام جواد علیه السلام... ۱۳
- مظهر علم و تقوا ۱۶...
- ترجمان وحی ۱۷...
- امام جواد علیه السلام و توجه مأمون ۲۰...
- یحیی بن اکثم کیست؟ ۲۰...
- امام جواد علیه السلام و پرسش های یحیی بن اکثم... ۲۱
- دیدگاه واهی ابن تیمیه ۲۲...
- پاسخ به دیدگاه واهی ۲۳...

بخش دوم

- ۲۵... امام هادی علیه السلام
- نگاهی کوتاه به زندگی امام هادی علیه السلام ۲۷...
- چرا امام هادی علیه السلام عسکری لقب یافت؟ ۳۵...
- متوکل و کینه او با اهل بیت علیهم السلام... ۳۷
- امام هادی علیه السلام و پرسش متوکل ۴۴...
- هجرت به سامرا ۴۷...
- دیدگاه ابن تیمیه ۴۸...
- پاسخ به دیدگاه ابن تیمیه ۴۹...

بخش سوم

- ۵۹... امام حسن عسکری علیه السلام
- برترین شخصیت ۶۱...
- دیدگاه واهی ابن تیمیه ۶۲...
- آشنایی بیشتر با امام حسن عسکری علیه السلام... ۶۳
- پاسخ به دیدگاه واهی ابن تیمیه ۶۸...
- امام حسن عسکری علیه السلام و راویان اهل سنت ۷۱...
- امام حسن عسکری علیه السلام و اخبار از غیب ۷۷...

- برای چه خلق شده ایم؟ ۸۱...
پاسخ يك حكم شرعى ۸۴...
فرزندى دادگر ۸۵...
چرا سوگند دروغ؟! ۸۸...
خدا تو را بى نياز مى سازد ۸۹...
فرزانه اى از فرزندگان ۹۱...
بالاترين منقبت ۹۲...
معنويتى بى مانند ۹۳...
فهرست منابع ۹۷...

سراغاز

... آخرین و کامل ترین دین الاهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الاهی با نبوت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلی الله علیه و آله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الاهی در هجدهم ذی الحجه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای منان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، نعمت الاهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دین مورد پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله، با توطئه هایی از پیش مهیا شده - مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را - که همچون آفتاب جهان تاب بود - پشت ابرهای سیاه شک و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دربار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علامه حلی، قاضی نورالله، میر حامد حسین، سید شرف الدین، امینی و... همچون ستارگانی پرفروز می درخشد؛ چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین واقعیات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند...

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیای آثار پربار و گران سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظم له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظم له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیة الله الأعظم، حضرت ولی عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

بخش اول

امام جواد عليه السلام

نگاهی کوتاه به زندگی امام جواد علیه السلام

علامه حلی رحمه الله می نویسد:

فرزند حضرت امام رضا علیه السلام امام جواد علیه السلام نیز در علم، تقوا و بخشش همانند پدر خویش بود. آن گاه که پدر بزرگوارش به شهادت رسید مأمون از این که امام جواد علیه السلام در سنین کودکی از چنین علم، دین و خرد سرشاری برخوردار است، شیفته آن حضرت شده بود. به همین دلیل خواست دخترش اُمّ فضل را به ازدواج آن حضرت درآورد.

البته پیش از این نیز، دختر دیگر خود اُمّ حبیب را به ازدواج امام رضا علیه السلام درآورده بود. این موضوع بر عباسی ها سخت و گران آمد و از این که حکومت از دست خاندان عباسی خارج شود و مأمون از امام جواد علیه السلام پیروی کند — هم چنان که از پدرش امام رضا علیه السلام پیروی کرد — بیمناک شدند.

به همین دلیل نزدیکان مأمون جمع شده و از او خواستند این ازدواج را رها کند. به او گفتند: سنّ او کم است و علم و دانشی ندارد.

مأمون گفت: من او را بیشتر می شناسم. اگر می خواهید او را امتحان کنید.

آنان نیز پذیرفتند. به یحیی بن اکثم پول فراوانی دادند تا مسأله ای را در حضور امام جواد علیه السلام مطرح کند که آن حضرت از پاسخ آن ناتوان باشد.

آن گاه روزی را برای این کار تعیین کردند. عباسی ها و قاضی یحیی بن اکثم در آن مجلس حاضر شدند. مأمون نیز آن حضرت را دعوت نمود.

ابن اکثم گفت: از تو مسأله ای را می پرسم.

حضرت امام جواد علیه السلام فرمود: بپرس!

پرسید: فردی که در حال احرام شکار کرده، چه حکمی دارد؟

امام جواد علیه السلام پاسخ داد: آیا در محدوده حرم شکار کرده یا خارج از آن؟

آگاه بوده یا جاهل؟

برای اولین بار به شکار آن پرداخته یا مرتبه دوم بوده است؟

حیوان کوچک صید کرده یا حیوان بزرگ؟

این صیدکننده بنده بوده یا آزاد؟

شکار کوچک بوده یا بزرگ؟

شکار از پرندگان بوده یا غیر پرنده؟

یحیی بن اکثم شگفت زده شد. نشانه های ناتوانی در برابر حضرت امام جواد علیه السلام، در چهره او نمایان شد. به گونه ای که حاضران در مجلس این مسأله را دریافتند.

در این هنگام مأمون به خویشانش گفت: آیا آنچه را انکار می کردید، دریافتید؟

سپس مأمون به امام جواد علیه السلام رو کرد و پرسید: آیا از دخترم خواستگاری می کنی؟
پاسخ فرمود: بله.

سپس به او گفت: پس خطبه نکاح را بخوان!

حضرت امام جواد علیه السلام نیز خطبه را خواند و با پانصد درهم مرغوب که مهریه مادرش حضرت زهرا سلام الله علیه بود، با آن دختر ازدواج کرد.

مظهر علم و تقوا

علامه حلّی رحمه الله می فرمود:

فرزندش امام جواد علیه السلام نیز در علم، تقوا و بخشش و کرم همانند پدر خویش بود.

سبط ابن جوزی فقیه، حافظ حدیث، واعظ و تاریخ نگار اهل سنت در فصل مربوط به امام جواد علیه السلام

می نویسد:

«او نیز در علم، تقوا و جود و بخشش به شیوه پدرش عمل می نمود».^۱

صفدی نیز در وصف امام جواد علیه السلام می نویسد:

«او از بزرگان و شرافتمندان خاندان نبوت بود. مأمون دختر خود را به ازدواج او درآورد. وقتی امام جواد

علیه السلام نزد معتصم رفت او از آن حضرت تکریم و به ایشان احترام نمود. ایشان به سخاوتمندی معروف بود، به

همین دلیل آن بزرگوار را «جواد» لقب دادند. او یکی از امامان دوازده گانه است».^۲

شمس الدین ذهبی نیز به شرح حال امام جواد علیه السلام پرداخته و می نویسد:

«لقب های ایشان جواد، قانع و مرتضی بود. او از سرآمدان و شرافتمندان خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله^۳

بود. او به سخاوتمندی معروف بود، به همین دلیل جواد لقب گرفت».^۴

ترجمان وحی

امام جواد علیه السلام از پدر و اجداد بزرگوار خود از رسول اکرم صلی الله علیه وآله روایت نقل می کرد. در

معانی روایات و حقیقت احکام به آن حضرت مراجعه می شد. خطیب بغدادی و دیگران در شرح حال ایشان،

بخشی از این ها را نگاشته اند.^۵

شیخ محمود شیخانی قادری می گوید:

یکی از خلفا بیمار شده و نذر کرده بود که اگر خداوند او را شفا بدهد، مال کثیر صدقه بدهد.

۱ . تذکرة خواص الأئمة: ۳۵۸، شرح حال سبط ابن جوزی در کتاب های وفيات الأعيان: ۲ / ۱۵۳، ۱۴۲، المختصر فی أخبار البشر، تنمة المختصر، العبر حوادث: ۵

/ ۲۲۰، طبقات المفسرين: ۲ / ۳۸۲ و دیگر کتاب ها آمده است.

۲ . الواقی بالوفیات: ۴ / ۱۰۰.

۳ . به رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارك پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به صورت ناقص (ابترا) آمده است، ما

طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل و اسامی ائمه معصوم عليهم السلام را با سلام آورده ایم.

۴ . تاریخ الإسلام: ۱۵ / ۳۸۵ حوادث ۲۲۰.

۵ . تاریخ بغداد: ۳ / ۵۴، الواقی بالوفیات: ۴ / ۱۰۶، الأئمة الاثنا عشر: ۱۰۳.

ولی مقدار صدقه را مبهم گذاشته بود و مقصود خود را از مال کثیر مشخص نکرده بود. وقتی از بیماری بهبود یافت، فقیهان را احضار کرد و برای این که به نذر خودش عمل کند. از آنان پرسید: «مال کثیر» چقدر است؟

هر يك مطلبی گفتند.

امام محمد جواد علیه السلام فرمود:

إن كنت نويت الدنانير، فتصدق بثمانين ديناراً، أو الدراهم بثمانين درهماً؛

اگر قصد داشتی که با دینار صدقه بدهی، هشتاد دینار و اگر قصد داشتی با درهم صدقه بدهی هشتاد درهم صدقه بده.

فقیهان گفتند: ما چنین مطلبی را در قرآن و سنت، سراغ نداریم.

امام جواد علیه السلام پاسخ دادند:

بلى، قال الله تعالى: (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ) وَالنَّصْرُ مِنْ أَقْسَامِ الْعَافِيَةِ، فَعَدُوا وَقَاتِعِ رَسُولِ

الله صلى الله عليه وآله فإذا هي ثمانون؛

این چنین که می گویند نیست؛ چرا که خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «خداوند شما را در جاهای بسیاری یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید)»؛ نصرت و یاری نیز از انواع عافیت است. پس نبردهای رسول خدا صلی الله علیه وآله را بشمارید؛ می بینید که در هشتاد مورد پیامبر یاری شده است.^۶

افزون بر این، قضایایی که بر شخصیت والا و برتری امام جواد علیه السلام در علم، تقوا و بخشش فراوان دلالت دارند بسیار هستند. اما اهل سنت این مطالب را در کتاب هایشان نقل نمی کنند تا پیشوایان اهل بیت علیهم السلام شهرت پیدا نکنند و منزلت آنان شناخته نشود ...

اما در همین حال، آنان تصریح می کنند که «برای امام جواد علیه السلام حکایت ها و اخبار فراوانی وجود دارد».^۸

بسیاری دیگر از اهل سنت، در کتاب های تاریخی خویش، اصلاً بابی را به امام جواد علیه السلام اختصاص نداده اند!!

امام جواد علیه السلام و توجه مأمون

علامه حلی رحمه الله فرمود:

وقتی پدر امام جواد علیه السلام به شهادت رسید، مأمون از این که امام جواد علیه السلام در سنین کودکی از

چنین علم، دین و خرد سرشاری برخوردار است، شیفته آن حضرت شد

یحیی بن اکثم کیست؟

۶ . سوره توبه: آیه ۲۵ .

۷ . الصراط السوی فی مناقب آل بیت النبی — نسخه خطی.

۸ . وفيات الأعیان: ۳ / ۳۱۵ .

در توضیح این فراز از گفتار علامه حلّی رحمه الله می‌گوییم:
یحیی بن اکثم مروزی، قاضی القضاات بود. در فقه و حدیث او را به امام توصیف کرده‌اند. در شرح حال او نوشته‌اند: او اهل مشروب، لواط و دیگر گناهان زشت بوده است.
یحیی بن معین درباره نقل حدیث یحیی بن اکثم می‌نویسد:
او دروغگو بود.
ابن راهویه نیز او را دجال لقب می‌دهد.
ابن جنید درباره یحیی می‌گوید: او حدیث می‌دزدید.
ابوحاتم می‌گوید: یحیی محل تأمل است. گویند: یحیی دیوان صدقه‌های ویژه نابینایان را عهده دار شد. اما چیزی از این صدقات را به این بیماران نداد.^۹
جالب است که به تصریح اهل سنت، یحیی قاضی القضاات آن‌ها بوده و چنین عمل کرده است!!!

امام جواد علیه السلام و پرسش‌های یحیی بن اکثم

داستانی را که علامه حلّی رحمه الله در این جا مطرح کرده، یکی از رویدادهای قطعی است که اهل سنت — طبق عادت همیشگی — آن را نقل نکرده‌اند. البته سبط ابن جوزی به آن اشاره ای می‌کند و این مطلب را به امامیه نسبت می‌دهد و می‌گوید:
شیعیان امامیه روایتی طولانی را نقل می‌کنند که در آن آمده: زمانی که مأمون، محمد جواد علیه السلام را به همسری دخترش برگزید، وی هفت سال و چند ماه بیشتر سن نداشت. و او خود خطبه ازدواج را خواند.
عباسی‌ها در برابر خواسته مأمون توطئه کردند. آنان قاضی یحیی بن اکثم را با مال تحریک کردند تا مسائلی دشوار را انتخاب کند و امام محمد جواد علیه السلام را با آن امتحان کند.
ولی امام جواد علیه السلام به همه این پرسش‌ها پاسخ داد. این روایت طولانی را شیخ مفید در کتاب الارشاد خود نقل کرده است و خدا داناتر است.^{۱۰}

دیدگاه‌های ابن تیمیه

ابن تیمیه در این باره می‌نویسد:

داستانی که در این جا نقل شده، هم چون مطالب پیشین است. رافضی‌ها، عقل صریح و نقل صحیح ندارند. آنان به دنبال اقامه حق و از بین بردن باطل نیستند، نه از طریق استدلال و بیان و نه با دست و سرنیزه. آنچه را که او (علامه حلّی رحمه الله) نقل کرده، فضیلتی را برای محمد بن علی علیهما السلام اثبات نمی‌کند تا چه رسد که امامت او را ثابت کند. زیرا این داستانی که از یحیی بن اکثم نقل شده، یکی از دروغ‌هایی است که فقط انسان‌های جاهل را دلخوش می‌کند.

۹. ر.ک: الجرح والتعديل: ۹ / ۱۲۹، سير أعلام النبلاء: ۱۲ / ۵، میزان الاعتدال: ۴ / ۳۶۱ و کتاب‌های دیگر.

۱۰. تذكرة الخواص: ۳۵۹.

باید دانست که یحیی بن اکثم، فقیه تر، عالم تر و فاضل تر از این است که در صدد از پا درآوردن فردی باشد و از او درباره فردی محرم سؤال کند که شکار کرده است. زیرا کم ترین فقیهان حکم این مسأله را می دانند و این مسأله، از امور دقیق و پیچیده نیست و اختصاص به عالمان برجسته ندارد. از سوی دیگر، آنچه در این داستان ذکر کرده فقط تقسیم حالت هایی است که صید کننده، دارد. اما بیان حکم این اقسام را ذکر نکرده است. از طرفی، تقسیم يك مسأله به فروع مختلف، به تنهایی، بیان گر علم به احکام همه اقسام آن نیست.

پاسخ به دیدگاه واهی

در پاسخ به این تیمیه می گوئیم:

چه بسیارند حقایقی که پیش از این نیز این مرد به صراحت، آن ها را انکار کرد و ما آن ها را به لطف الهی اثبات کردیم.

اما دلالت این داستان بر این که امام جواد علیه السلام، عالم تر و فقیه تر از قاضی القضاات آنان بوده، دلالتی بسیار روشن است و انکار آن از سوی انسان های لجوج صورت می گیرد.... وقتی اعلم بودن مطلق برای حضرت امام جواد علیه السلام ثابت شد، امامت مطلق نیز برای ایشان اثبات می گردد.

از سوی دیگر، علامه حلی رحمه الله، این حکایت را به طور خلاصه آورده است. اگر ابن تیمیه به کتاب «الارشاد» شیخ مفید رحمه الله یا کتاب های دیگر مراجعه می کرد، درمی یافت که حضرت امام جواد علیه السلام حکم اقسام مختلف مسأله را به درخواست مأمون، بیان کرده است.

هم چنین آمده است که حضرت امام جواد علیه السلام، پس از این مسأله، به درخواست مأمون از یحیی بن اکثم مسأله ای را پرسید و یحیی بن اکثم اعتراف نمود که حکم آن را نمی داند و از آن حضرت خواست پاسخ آن را بیان کند...

برای جلوگیری از طولانی شدن مباحث، خوانندگان گرامی را به خواندن کامل این رویداد در کتاب شیخ مفید رحمه الله، دعوت می کنیم.^{۱۱}

بخش دوم

امام هادی علیه السلام

نگاهی کوتاه به زندگی امام هادی علیه السلام

علامه حلی رحمه الله می نویسد:

فرزند حضرت امام جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام است که به او عسکری گفته می شود. دلیل این لقب نیز این است که متوکل آن حضرت را از مدینه به بغداد و از آن جا به سامرا احضار کرد. سپس ایشان را در نقطه ای به نام «عسکر» اسکان داد. آن گاه حضرتش را به سامرا منتقل کرد. ایشان بیست سال و نه ماه در آن جا اقامت داشت.

دلیل این کار متوکل، بغض و کینه توزی او نسبت به امام هادی علیه السلام بود. زیرا از جایگاه آن حضرت در مدینه و گرایش مردم به آن بزرگوار باخبر شده بود. به همین دلیل از این موضوع بیمناک بود. متوکل، یحیی بن هرثمه را فراخواند و به او فرمان داد که حضرت امام هادی علیه السلام را از مدینه به جای دیگر منتقل کند.

مردم مدینه بر جان آن حضرت بیمناک شده و فریاد برآوردند. زیرا ایشان به مردم مدینه نیکی می کرد و همیشه در مسجد به عبادت مشغول بود.

یحیی بن هرثمه در برابر مردم سوگند یاد کرد که آزاری به حضرت امام هادی علیه السلام نرسد. سپس منزل آن حضرت را مورد بازجویی قرار داد. اما در آن منزل جز مصحف ها، ادعیه و کتاب های علمی، چیزی نیافت. از این رو آن حضرت در نظرش بزرگ آمد و خود او خدمت به آن حضرت را عهده دار شد. وقتی یحیی وارد بغداد شد، نزد اسحاق بن ابراهیم طاهری، حاکم وقت بغداد رفت. حاکم بغداد به او گفت: ای یحیی! این مرد، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است. تو متوکل را خوب می شناسی. اگر او را تحریک کنی، آن حضرت را می کشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمن تو می شود.

یحیی پاسخ داد: به خدا سوگند، جز نیکی از ایشان ندیده ام.

یحیی می گوید: وقتی نزد متوکل رسیدم، سیره نیکو، زهد و پارسایی آن حضرت را برایش باز گفتم. متوکل نیز به ایشان احترام گذارد.

چندی بعد وقتی متوکل بیمار شد و نذر کرد که اگر شفا پیدا کند، درهم های بسیاری صدقه بدهد. اما وقتی شفا یافت، نمی دانست که چقدر باید صدقه بدهد.

درباره حکم این مسأله از فقیهان دربار پرسید.

آنان پاسخی نداشتند. به همین دلیل فردی را نزد امام هادی علیه السلام فرستاد تا خود مسأله را از ایشان بپرسد.

حضرت امام هادی علیه السلام پاسخ فرمود:

تَصَدَّقْ بِثَلَاثَةِ وَثَمَانِينَ دِرْهَمًا؛

هشتاد و سه درهم صدقه بده.

متوکل دلیل این حکم را پرسید.

آن حضرت پاسخ داد:

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ﴾^{۱۲} و كانت المواطن هذه الجملة؛ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَزَا سَبْعًا وَعَشْرِينَ غَزَاةً وَبَعَثَ سِتًّا وَخَمْسِينَ سَرِيَّةً؛

زیرا خداوند در قرآن می فرماید: «خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد».

می دانیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله بیست و هفت غزوه انجام داد و پنجاه و شش سریه نیز اعزام کرد که در مجموع هشتاد و سه جنگ می شود.

مسعودی می گوید: به متوکل خبر دادند که علی بن محمد علیهما السلام در منزل خود سلاح دارد. این سلاح ها را شیعیان ایشان که از اهل قم هستند، تهیه کرده اند و ایشان نیز قصد به دست گرفتن قدرت را دارد.

متوکل جمعی از ترك ها را به سوی خانه آن حضرت گسیل نمود. آنان نیز شبانه به خانه ایشان یورش بردند. اما چیزی در خانه امام هادی علیه السلام نیافتند. آن حضرت را در اتافی در بسته یافتند که در آن جا در حال تلاوت قرآن بود، لباسی پشمین بر تن داشت و روی شن و ریگ نشسته بود؛ توجه به جانب خدا داشت و قرآن می خواند.

مأموران با همین حال امام هادی علیه السلام را پیش متوکل بردند.

متوکل در مجلس شراب بود. موقعی که امام هادی علیه السلام وارد شد، جام در دست متوکل بود، همین که چشمش به آن حضرت افتاد احترام کرد و کنار خود نشاند و جامی که در دست داشت به ایشان تعارف کرد.

امام هادی علیه السلام فرمود:

وَاللَّهِ، مَا خَامَرَ لِحْمِي وَدَمِي قَطًّا فَاعْفَنِي؛

به خدا سوگند، گوشت و خون من هیچ وقت آلوده به شراب نمی شود. مرا معذور دار!

متوکل عذر آن حضرت را پذیرفت و گفت: می خواهم از صدایت بهره ببرم.

امام هادی علیه السلام تلاوت این آیات را آغاز کرد:

كَمْ تَرَكَوْا مِنْ جَنَاتٍ وَعَيْوْنَ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَهِين...^{۱۳}؛

۱۲ . سوره توبه: آیه ۲۵.

۱۳ . سوره دخان: آیه های ۲۵ — ۲۷.

(سرانجام همگی نابود شدند و) چه بسیار باغ ها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند، و زراعت ها و قصرهای زیبا و گران قیمت، و نعمت های فراوان دیگر که در آن (غرق) بودند! سپس متوکل گفت: برابم شعری بخوان.

فرمود:

إِنِّي قَلِيلُ الرِّوَايَةِ لِلشَّعْرِ؛

من کم تر به خواندن شعر می پردازم.

گفت: چاره ای نیست باید شعری بخوانی.

امام هادی علیه السلام این اشعار را خواند:

بَاتُوا عَلَى قُلُلِ الْأَجْبَالِ تَحْرُسُهُمْ * * * غَلَبَ الرَّجَالِ فَمَا أَعْنَتَهُمُ الْقُلُلُ

وَاسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عَزٍّ مِنْ مَعَاقِلِهِمْ * * * وَأَسْكَنُوا حُفْرًا يَا بَيْسَ مَا نَزَلُوا

نَادَاهُمْ صَارِخٌ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمْ * * * أَيْنَ الْأَسَاوِرُ وَالتَّيْجَانُ وَالحُلُّ؟

أَيْنَ الْوَجُوهُ الَّتِي كَانَتْ مُنْعَمَةً * * * مِنْ دُونِهَا تُضْرَبُ الْأَسْتَارُ وَالكُلُّ؟

فَأَفْصَحَ الْقَبْرِ عَنْهُمْ حِينَ سَأَلَهُ * * * تِلْكَ الْوَجُوهُ عَلَيْهَا الدُّودُ يَقْتَتِلُ

قَدْ طَالَمَا أَكَلُوا دَهْرًا وَقَدْ شَرَبُوا * * * فَأَصْبَحُوا بَعْدَ طُولِ الْأَكْلِ قَدْ أَكَلُوا

در قلعه های کوه ها به سر می بردند و مردان قوی در حفظ و حراست آن ها می کوشیدند. اما آن قلعه ها حافظ آن ها نشدند.

پس از آن که با عزت در دژهای بلند و محکم ساکن بودند به زیر کشیده شدند و در گودال گور ساکن شدند. و چه بد پایین آمدنی بود.

در این هنگام بعد از دفن شدن آن ها ندایی بلند شد که کجاست انگوهای زینتی؟ کجاست تاج های سلطنتی و آن لباس های فاخر که بر تن خود می کردند؟

کجاست آن صورت هایی که در ناز و نعمت پرورش یافته بودند و برای آنان پرده ها و حجله ها زده شده بود.

هنگامی که از قبر از احوال آنان سؤال کرد قبر زبان گشود و به شیوایی بیان داشت: آن صورت ها همین هاست که هم اکنون کرم ها بر روی آن ها در حرکت هستند.

روزگاری طولانی به خوردن و نوشیدن گذراندند. اما پس از این، خود خورده شدند.

وقتی امام هادی علیه السلام این ابیات را خواند، اشک از چشمان متوکل سرازیر شد و ریش او خیس شد.

چرا امام هادی علیه السلام عسکری لقب یافت؟

علامه حلی رحمه الله فرمود:

فرزند حضرت امام جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام است که به او عسکری گفته می شود. دلیل این

لقب نیز این است که متوکل آن حضرت را از مدینه به بغداد و از آن جا به سامرا احضار کرد... .

خطیب بغدادی در این باره می گوید:

«متوکل عباسی امام هادی علیه السلام را از مدینه به بغداد آورد. سپس او را به سامرا برد. او در سامرا بیست

سال و نه ماه اقامت داشت».^{۱۴}

سبط ابن جوزی نیز می نویسد:

«این که امام هادی علیه السلام را عسکری لقب دادند، به این دلیل است که متوکل او را از مدینه به بغداد و از

آن جا به سامرا منتقل کرد. او در آن جا بیست سال و نه ماه بود و دارای لقب های نقی و متوکل بود».^{۱۵}

ابن خلکان می گوید:

«پس از آن که جاسوسی علیه امام هادی علیه السلام و سخن چینی ها نزد متوکل زیاد شد، متوکل عباسی او را

از مدینه — زادگاهش — فراخواند و او را در سامرا نگه داشت. سامرا، عسکر نامیده می شود. زیرا زمانی که

معتصم این شهر را بنا کرد، لشکر (عسکر) خویش را به آن جا برد.

به همین دلیل به آن جا عسکر گفته می شود و دلیل این که به ابوالحسن امام هادی علیه السلام نیز عسکری

گویند، همین است. زیرا به آن جا منسوب است و در آن جا بیست سال و نه ماه اقامت داشت».^{۱۶}

ابن حجر مکی می گوید:

«به این دلیل او را عسکری نامیده اند، که او را از مدینه به سامرا منتقل کردند و در آن جا اسکان دادند.

سامرا عسکر نامیده می شد. به همین دلیل ایشان نیز به عسکری معروف شد».^{۱۷}

متوکل و کینه او با اهل بیت علیهم السلام

علامه حلی رحمه الله فرمود:

دلیل این کار متوکل، بغض و کینه توزی او نسبت به امام هادی علیه السلام بود... .

۱۴ . تاریخ بغداد ۱۲ / ۵۶ .

۱۵ . تذکره خواص الأمة: ۳۵۹ .

۱۶ . وفيات الاعیان: ۲ / ۴۳۵ .

۱۷ . الصواعق المحرقة: ۱۲۴ .

کینه متوکل نسبت به امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام موضوعی مشهور است و هیچ کس در آن تردیدی ندارد. او بود که قبر امام حسین علیه السلام و خانه های پیرامون آن را تخریب کرد. سپس فرمان داد که آن جا را کشت و زراعت کنند و مانع از آمدن مردم به آن جا و زیارت قبر امام حسین علیه السلام شد.^{۱۸}

بسّامی شعری سروده که در یکی از ابیات آن آمده:

أسفوا علی أن لا یكونوا شارکوا * فی قتله فتتبعوه رمیما**

بنی عباس ناراحت بودند که چرا در کشتن امام حسین علیه السلام مشارکت نداشتند. به همین دلیل به سراغ استخوان های خردشده آن حضرت رفتند.

ذهبی درباره متوکل می گوید: «متوکل ناصبی بود و انحراف داشت.»^{۱۹}

ابن اثیر به هنگام سخن از وقایع سال ۲۳۶ قمری، چنین می نویسد:

«در این سال، متوکل فرمان داد قبر امام حسین بن علی علیهما السلام و خانه های پیرامون آن را خراب کنند و در آن جا بذر و دانه بکارند و به قبرش آب ببندند.

او فرمان داد که مانع از آمدن مردم به آن جا بشوند. به همین دلیل رئیس پلیس آن منطقه اعلام کرد: از سه روز بعد، هرکس را که نزد قبر امام حسین علیه السلام بیاییم، او را در سیاهچال زندانی خواهیم کرد. مردم فرار کردند و زیارت امام حسین علیه السلام را ترک نمودند. زمین های آن جا نیز به زیر کشت و کار رفت.

متوکل نسبت به علی بن ابی طالب علیهما السلام و اهل بیت ایشان کینه فراوان داشت. اگر باخبر می شد کسی ولایت علی و اهل بیت او علیهم السلام را در دل دارد، خونس را می ریخت و اموالش را چپاول می کرد. یکی از ندیمان دربار او «عبادة المخنث» بود. این فرد در زیر لباس، بالشتی را بر شکم خود می بست و دستار را از سر تاس خود باز می کرد، سپس پیش روی متوکل می رقصید و ترانه خوان ها نیز چنین می خواندند:

قد أقبل الأصلع البطین^{۲۰} * خلیفه المسلمین**

آن مرد تاس شکم گنده، خلیفه مسلمانان، آمد.

منظور او حضرت علی علیه السلام بود. متوکل نیز به شرابخواری و خنده مشغول می شد...^{۲۱}. شگفت آور این که برخی اهل سنت چنان چه ذهبی از بعضی نقل می کند متوکل را این گونه توصیف می کنند:

۱۸ . تاریخ طبری: ۹ / ۱۸۵، الکامل فی التاریخ: ۷ / ۵۵، البدایه والنهایه ۱۰ / ۳۱۵، تاریخ الخلفاء: ۳۴۷، النجوم الزاهرة: ۲ / ۲۳۵ و منابع دیگر.

۱۹ . سیر أعلام النبلاء: ۱۲ / ۳۵.

۲۰ . بنا بر برخی روایات یکی از القاب امیرمؤمنان علی علیه السلام «الانزع البطین» است. در معنای این سخن، چنین گفته شده: «الأنزع من الشرك، بطین من العلم؛ کنده شده و بر کنار از شرك و آکنده از علم و دانش». ر.ک: علل الشرائع:

۱ / ۱۵۹، بحار الانوار: ۳۵ / ۵۳، النهایه فی غریب الحدیث: ۵ / ۴۲، شرح احقاق الحق: ۳ / ۱۴۶.

۲۱ . الکامل فی التاریخ: ۷ / ۵۵.

«متوکل به خلافت رسید و سنت را به پاداشت. او در مجلس خویش درباره سنت سخن گفت. او به همه جا بخشنامه کرد که محنت برداشته شود و سنت را گسترش دهند و اهل سنت نیز یاری شوند».^{۲۲}

شاید منظور آنان از سنت، همان اعتقاد به قدیم بودن قرآن باشد. و بسط و گسترش سنت نیز به معنای بسط همین باور باشد. نه سنت نبوی.

جلال الدین سیوطی پس از نقل حکایتی در این باره می نویسد:

«برداشت ما از این حکایت این است که متوکل به مذهب شافعی گرویده بود. او اولین خلیفه ای است که از یکی از مذاهب چهارگانه پیروی نمود.»^{۲۳}

شگفت آورتر این که در این کتاب، پس از نقل حکایت مشهور ابن سکیت و برخورد متوکل با او، آمده است:

«متوکل رافضی بود.»^{۲۴}

البته بعید نیست این عبارت از نویسنده نباشد و نسخه نویسان و یا ناشران کتاب این تحریف را در کتاب ایجاد کرده باشند.

از سوی دیگر، بسیاری در کتاب های خود درباره فقه، پارسایی و عبادت امام هادی علیه السلام سخن گفته اند. یافعی می گوید:

امام هادی علیه السلام متعبد، فقیه و امام بود.^{۲۵}

ابن عماد حنبلی نیز مانند او همین عبارت را آورده است.^{۲۶}

ابن کثیر نیز حضرت امام هادی علیه السلام را این گونه توصیف می کند:

ایشان عابد و زاهد بودند.^{۲۷}

بسیاری از تاریخ نگاران نیز نوشته اند که متوکل، امام هادی علیه السلام را از مدینه منوره به عراق آورد، اما با وجود این که تصریح می کنند که متوکل ناصبی بود، تلاش می کنند ظلم ها و کردار زشت و ناپسند وی را بیوشانند و یا از ترس از آن سخنی به میان نیاورند. به همین دلیل از بیان جزئیات کامل مسائل خودداری می کنند.

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد:

«متوکل به علی بن محمد بن علی الرضا بن موسی بن جعفر ابن محمد علیهم السلام نامه نوشت تا از مدینه به عراق بیاید.

عبد الله بن محمد بن داوود هاشمی نامه نوشته بود: گروهی می گویند، او امام است.

۲۲ . سیر أعلام النبلاء: ۱۲ / ۳۱ .

۲۳ . تاریخ الخلفاء: ۳۵۲ .

۲۴ . همان: ۳۴۹ .

۲۵ . مرآة الجنان: ۲ / ۱۶۰ .

۲۶ . شذرات الذهب: ۲ / ۱۲۸ .

۲۷ . البداية والنهاية: ۱۱ / ۱۵ .

به همین دلیل متوکل یحیی بن هرثمه را مأمور کرد تا امام هادی علیه السلام را از مدینه خارج کند و به بغداد بیاورد، وقتی حضرت به همراه یحیی به بغداد آمدند. در منطقه ای به نام «یاسریّه»، اتراق کردند. اسحاق بن ابراهیم (والی بغداد) بر مرکب خویش سوار شد و به آن جا رفت تا امام هادی علیه السلام را ملاقات کند. او دید که مردم مشتاقانه به گرد آن حضرت جمع شده و آمده اند تا ایشان را ببینند. حضرتش تا شب آن جا ماند. پاسی از شب گذشته بود که به بغداد آمد. سپس آن بزرگوار به سامرا منتقل شد.^{۲۸}

این گزارش تاریخی را در کتاب «تذکره خواص الأمة» به همین تفصیلی که علامه حلی رحمه الله داده، یافتیم. نویسنده این کتاب حنفی مذهب و پیش از ایشان زندگی می کرده است. او می نویسد:

«سیره نویسان می گویند: متوکل او را از مدینه به بغداد آورد، زیرا متوکل کینه حضرت علی علیه السلام و ذریه اش را داشت. وقتی خبر جایگاه و منزلت آن حضرت نزد مردم مدینه به او رسید، از این موضوع بیمناک شد. سپس یحیی بن هرثمه را فراخواند و به او گفت: به مدینه برو و وضعیت او را بررسی کن و او را نزد ما بیاور!

یحیی می گوید: به مدینه رفتم. وقتی وارد شدم، مردم مدینه چنان غوغایی به پا کردند که تا به آن روز، کسی این را نشنیده بود. زیرا آنان بر جان امام هادی علیه السلام بیمناک بودند؛ چرا که امام هادی علیه السلام به مردم نیکی کرده و همیشه در مسجد به عبادت می پرداخت و به دنیا بی رغبت بود.

یحیی می گوید: من سعی کردم مردم را آرام کنم. سوگند یادکردم که به من دستور داده نشده که به او آسیبی برسانم و مشکلی برای او پیش نخواهد آمد.

آن گاه منزل امام هادی علیه السلام را بازجویی کردم. در آن فقط مصحف ها، ادعیه و کتاب های علمی یافتیم. از این رو آن حضرت در نظرم بزرگ آمد و خدمت گزاری به آن حضرت را خودم به عهده گرفتم و با ایشان خوب رفتار کردم.

وقتی به بغداد رسیدیم، ابتدا نزد اسحاق بن ابراهیم طاهری — حاکم بغداد — رفتم. او به من گفت: ای یحیی! این مرد نواده رسول خدا صلی الله علیه وآله است. متوکل را نیز خوب می شناسی. اگر متوکل را تحریک کنی، وی را می کشد و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز در روز قیامت دشمن تو خواهد بود. به او پاسخ دادم: به خدا سوگند که جز نیکی از او سراغ ندارم.

سپس به سامرا رفتیم. ابتدا وصیف ترکی را دیدم. ورود امام هادی علیه السلام را به او خبر دادم.

او گفت: به خدا سوگند که اگر يك مو از سر ایشان کم شود، تو پاسخگو خواهی بود.

من تعجب کردم که وصیف نیز مانند حاکم بغداد سخن می گوید.

وقتی نزد متوکل رفتم، از من درباره ایشان پرسید.

من نیز سیرت نیکوی و سلامت روش آن حضرت و هم چنین سلامت نفس، پارسایی و زهد او را برایش بازگو کردم و گفتم: من خانه اش را بازجویی کردم، ولی جز مصحف ها، ادعیه و کتاب های علمی در آن نیافتم. مردم مدینه نیز از این که به او آسیبی برسد، بیمناک بودند.

آن گاه، متوکل از وی تکریم کرد و به او احترام گذاشت. سپس او را در سامرا اسکان داد.^{۲۹}

امام هادی علیه السلام و پرسش متوکل

علامه حلی رحمه الله فرمود:

وقتی متوکل بیمار شد، نذر کرد که اگر شفا یافت، درهم های بسیاری صدقه بدهد. (اما وقتی شفا یافت، نمی دانست که چقدر باید صدقه بدهد، چون در نذر خود تعداد درهم ها را مشخص نکرده بود) درباره حکم این مسأله از فقیهان دربار پرسید. آن ها از جواب درماتدند. سپس به نزد امام هادی علیه السلام فرستاد... .

حافظ خطیب بغدادی در این باره می گوید:

«ازهری از ابو احمد عبید الله بن محمد مقرر، از محمد بن یحیی ندیم، از حسین بن یحیی چنین نقل می کند:

متوکل در اوایل خلافت خویش بیمار شد. گفت: اگر شفا یافتم، دینار فراوانی را صدقه می دهم. وقتی سلامتی خود را بازیافت، فقیهان را جمع کرد و از آنان پرسید که چند دینار صدقه بدهد.

آنان در پاسخ این مسأله اختلاف نظر پیدا کردند. او فردی را نزد علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیه السلام فرستاد و مسأله را از او پرسید.

او پاسخ داد:

يَتَصَدَّقُ بِثَلَاثِ وَثَمَانِينَ دِينَارًا؛

هشتاد و سه دینار صدقه پرداخت کند.

همه از این حکم شگفت زده شدند و برخی نیز به متوکل اعتراض کردند و گفتند: ای امیرمؤمنان! از این شخص سؤال می کنی که از کجا این گونه حکم نموده است؟

بیک متوکل نزد امام هادی علیه السلام رفت و ماجرا را گفت.

امام هادی علیه السلام پاسخ داد: به امیرالمؤمنین بگو:

في هذا، الوفاء بالنذر، لأن الله تعالى هو قال: (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ) ^{۳۰} فروی اهلنا جميعاً أنّ المواطن في الوقائع والسرايا والغزوات كانت ثلاثة وثمانين موطناً، وأن يوم حنين كان الرابع والثمانين. وكلما زاد أمير المؤمنين من فضل الخير كان أنفع له، وأجر عليه في الدنيا والآخرة»؛^{۳۱}

این، راه وفای به نذر است. زیرا خداوند در قرآن می فرماید: «خداوند شما را در جاهای بسیاری یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید)».

۲۹ . تذکرة خواص الأمة: ۳۵۹ و ۳۶۰.

۳۰ . سوره توبه: آیه ۲۵.

۳۱ . تاریخ بغداد: ۱۲ / ۵۶.

همه خاندان ما روایت کرده اند که تعداد غزوه ها و سریه های پیامبر هشتاد و سه عدد بوده است. و نبرد حنین، هشتاد و چهارمین آنان بوده است. البته هرچه امیر المؤمنین بیشتر صدقه بدهد، برایش سودمندتر است. در دنیا و جهان آخرت نیز پاداش آن را می گیرد.

حافظ ابن جوزی نیز این گزارش تاریخی را از ابومنصور قزاز به نقل از خطیب بغدادی نقل کرده است.^{۳۲} صفدی نیز این حکایت را به هنگام بیان شرح حال حضرت امام هادی علیه السلام روایت کرده است.^{۳۳}

هجرت به سامرا

علامه حلی رحمه الله فرمود:

مسعودی می گوید: به متوکل خبر دادند که علی بن محمد علیهما السلام در منزل خود سلاح دارد... اشک از چشمان متوکل سرازیر شد و ریش او خیس شد.

سبط ابن جوزی نیز در تذکرة خواص الأمة این روایت را از مروج الذهب نقل می کند.

هم چنین ابن خلکان در وفیات الأعیان بدون هیچ گونه تردیدی این واقعه را نقل کرده است و این دلالت بر مسلم بودن واقعه در نزد او دارد.

هم چنین ابن خلکان در الوافی بالوفیات، الأئمة الإثنا عشر تألیف ابن طولون، البداية والنهاية، و المختصر فی أخبار البشر نیز این روایت آمده است.

از متأخرین نیز صاحب کتاب الإتحاف بحب الأشراف، آن را آورده است. او به هنگام نقل روایت می نویسد: برخی افراد ثقه و مورد اعتماد روایت کرده اند ...^{۳۴}

دیدگاه ابن تیمیه

پس از آشنایی با سخن علامه حلی رحمه الله و شرحی که بر آن نگاشتیم، به سخن ابن تیمیه در این باره می پردازیم. ابن تیمیه پس از نقل گفتار علامه حلی رحمه الله، مطالبی را در اعتراض به آن می آورد که به طور خلاصه می توان سخن ابن تیمیه را در قالب چند نکته بیان کرد:

اول: اعتراض او به علامه حلی رحمه الله در این که او «اسحاق بن ابراهیم» را طائی لقب داده است. در حالی که او خزاعی بوده است.

دوم: فتوای مذکور در حکایتی دیگر از امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون نقل شده است، که آن نیز یا دروغ است یا این که وی مسأله را نمی دانسته است. زیرا عدد ذکر شده در روایت، با واقعیت منطبق نیست.

سوم: حکایتی که از کتاب مسعودی نقل شده، دروغ است.

پاسخ به دیدگاه ابن تیمیه

۳۲ . المنتظم فی تاریخ الملوك والأئم: ۱۲ / ۷۴.

۳۳ . الوافی بالوفیات: ۲۲ / ۷۳.

۳۴ . الوافی بالوفیات: ۲۲ / ۷۲، الأئمة الاثني عشر: ۱۰۷، البداية والنهاية: ۱۶ / ۱۵، المختصر فی أخبار البشر: ۴ / ۴۴، الإتحاف بحب الأشراف: ۲۰۰.

در زمینه اشکال نخست او باید گفت:

نسخه ای که ما در دست داریم، واژه «طائی» در آن دیده نمی شود. بلکه «الطاهری» هست.

در کتاب تذکرة خواص الامة نیز «الطاهری» آمده است.

افزون بر این در پاورقی «منهاج السنه» نیز آمده:

در برخی از نسخه های کتاب منهاج الكرامة فقط «اسحاق بن ابراهیم» آمده است.

بنابراین، اعتراض کینه توزانه و لجابت بار ابن تیمیه بی معناست.

در پاسخ به اشکال دوم نیز می گوئیم: این فتوا — چه از امام هادی علیه السلام بوده و یا امام رضا علیه السلام —

همان طوری که او مدعی شده — و یا دیگر امامان معصوم؛ چنان چه بعضی نسبت به امام جواد علیه السلام نقل

کرده اند — که پیش تر گذشت — در هر صورت از اهل بیت علیهم السلام صادر شده و پر واضح است که اهل بیت

پیامبر صلی الله علیه وآله از احکام و وقایع مربوط به پیامبر و این خاندان بیشتر آگاهند.

پس باید در برابر این فتوا تسلیم بود و آن را پذیرفت، هم چنان که فقیهان حاضر در مجلس به این فتوا نیز

چنین واکنشی نشان دادند. بنابراین، لجابت و تشکیک برخی افراد در این باره، پذیرفته نیست.

ابن تیمیه در اعتراض خود به این روایت می نویسد: «زیرا به اتفاق علمای سیره نگار، پیامبر بیست و هفت

غزوه انجام نداده است.»

این سخن ابن تیمیه دروغ و باطل است. برای مثال حافظ حدیث اهل سنت ابن سید الناس درباره شمار

غزوه ها و سریه های رسول خدا صلی الله علیه وآله می گوید:

«برای ما روایت کرده اند که ابن سعد از محمد بن عمر بن واقد اسلمی، از عمر بن عثمان بن

عبد الرحمان بن سعید بن یربوع مخزومی، و موسی بن محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی، و محمد بن عبد الله بن

مسلم برادرزاده زهری، و موسی بن یعقوب بن عبد الله بن وهب بن زمعة بن اسود، و عبد الله بن جعفر بن

عبد الرحمان بن مسور بن مخرمه زهری، و یحیی بن عبد الله بن ابی قتادة انصاری، و ربیعة بن عثمان بن

عبد الله بن هدیر تیمی، و اسماعیل بن ابراهیم بن ابی حبیشة اشهلی، و عبد الحمید بن جعفر حکمی،

و عبد الرحمان بن ابی زناد، و محمد بن صالح تمار، و هم چنین از رویم بن یزید مقری از هارون بن ابی عیسی

از محمد بن اسحاق، و هم چنین از حسین بن محمد، از ابو معشر، و هم چنین از اسماعیل بن عبدالله بن

ابی اویس مدنی از اسماعیل بن ابراهیم بن عقبه از عمویس موسی بن عقبه این معنا را روایت کرده که همگی

گفته اند:

شمار غزوه های رسول خدا صلی الله علیه وآله که خودشان در آن حضور داشتند، بیست و هفت غزوه بوده

است.»^{۳۵}

حلی نیز می نویسد:

«بخش بیان غزوه های رسول خدا صلی الله علیه وآله: یعنی جنگ هایی که خود آن حضرت در آن ها حضور

داشتند. این غزوه ها بیست و هفت عدد بودند که عبارتند از...»^{۳۶}

قسطلانی می گوید:

«مجموع سریه های پیامبر صلی الله علیه وآله نزدیک به شصت سریه و غزوه های آن حضرت بیست و هفت عدد بود».^{۳۷}

البته نباید فراموش کرد که امام هادی علیه السلام پس از بیان حکم مسأله، پاسخ می دهد که هرچه بیشتر صدقه داده شود، بهتر و سودمندتر است. در دنیا و آخرت نیز برای آن پاداش وجود دارد.».

درباره اشکال سوم ابن تیمیه نیز چند نکته را باید یادآور شد:

۱. این روایت را غیر از مسعودی، مورخان و علمای دیگری که ابن تیمیه آن ها را متهم نمی کند نیز نقل کرده اند.

۲. بله در «مروج الذهب» حکایت های دروغی نیز هست، اما این دلیل بر کذب تمامی محتویات کتاب نیست. هم چنان که در دیگر کتاب های تاریخی و حدیثی حتی کتاب هایی که صحیح نامیده شده و در اعتبار و اعتماد مشهور هستند نیز از این حکایت های دروغین وجود دارد.

اما در خصوص این روایت باید گفت: این روایت را غیر از مسعودی نیز نقل کرده اند. علاوه بر این که قرینه هایی هست که نشان می دهد این حدیث، صحیح است. این ابیات در کتاب عیون الأخبار ابن قتیبه دینوری، (متوفای سال ۲۷۶ هجری) نیز آمده است. یعنی ده ها سال پیش از مسعودی نیز این ابیات را نقل کرده است. او می گوید: «به من خبر داده اند که بر سر قبری در شام، چنین خوانده شده است».^{۳۸}

۳. افزون بر این، مسعودی فردی است که بزرگان اهل سنت نیز شناخته شده وی را آورده و از وی تمجید کرده اند. یاقوت درباره او می گوید:

«علی بن حسین بن علی مسعودی مورّخ، کنیه اش ابو الحسن، از فرزندان عبد الله بن مسعود، صحابی پیامبر... . بغدادی تبار است... از کتاب هایش می توان مروج الذهب و معادن الجواهر را نام برد...».^{۳۹}

ذهبی نیز درباره او می گوید:

«مسعودی، صاحب مروج الذهب و دیگر کتاب های تاریخی است... او اخباری^{۴۰} و صاحب متون مختلف و مطالب شگفت آور و جالب و از نظر عقیدتی معتزلی بود و از ابو خلیفه جمحی و نفطویه و گروهی روایت اخذ کرده است. در جمادی الثانی سال ۳۴۵ هجری قمری وفات یافت».^{۴۱}

ذهبی در کتاب تذکرة الحفاظ و نیز کتاب العبر، از مسعودی در میان کسانی که در سال ۳۴۵ هجری وفات یافته اند با همین عبارات یاد کرده است.^{۴۲}

۳۶ . السیرة الحلییه: ۲ / ۳۴۲.

۳۷ . المواهب اللدنیة: ۳ / ۱۱۲.

۳۸ . عیون الأخبار: ۴ / ۳۰۳ کتاب الزهد.

۳۹ . معجم الأدباء: ۱۳ / ۹۰.

۴۰ . گفتنی است که اخباری در رجال اهل سنت؛ یعنی کسی که خبرهای تاریخی را جمع آوری می کند.

۴۱ . سیر أعلام النبلاء: ۱۵ / ۵۶۹.

۴۲ . تذکرة الحفاظ: ۳ / ۸۵۷، العبر: ۲ / ۷۱.

کتبی نیز درباره او می گوید:

«مسعودی صاحب کتاب های تاریخی ... وی اخباری، علامه، صاحب مطالب شگفت آور، کمیاب و جالب بود که به سال ۳۴۶ وفات یافت».^{۴۳}

۴. فراتر این که، او را فقیهی از فقهای مذهب شافعی شمرده اند.

سبکی در کتاب خویش می نویسد:

«علی بن حسین بن علی مسعودی صاحب کتاب های تاریخی مروج الذهب فی أخبار الدنيا و کتاب ... اخباری، مفتی، علامه، صاحب مطالبی جالب و کمیاب بود. وی از روایت شنیده است.

گفته می شود: او از نظر عقیده معتزلی بوده و به سال ۳۴۵ یا ۳۴۶ وفات یافته است. او بود که مطالب ابوالعباس بن سریج را در جزوه ای به نام رسالة البیان عن اصول الأحكام تقریر نمود. این رساله — که نزد من موجود است — دارای حدود ۱۵ برگه است.

مسعودی در اول آن می گوید که من در بغداد، در مجلس تدریس ابوالعباس حضور یافتم. ابوالعباس در آن زمان بیمار بود و به همین بیماری در سال ۳۰۶ از دنیا رفت.

گروهی از بزرگان شافعی، مالکی، کوفی، داوودی^{۴۴} و دیگر گروه های مخالف به عیادت وی آمده بودند. در حالی که ابوالعباس با یکی از مالکی مذهب ها در حال سخن گفتن بود، فردی وارد مجلس شد و نامه ای سر به مهر را به قاضی ابوالعباس داد.

او نیز نامه را برای همه خواند. مشخص شد که این مرد از طرف گروهی از فقهای مقیم در بلاد شاش آمده است. در نامه به او خبر می داد که در آن سرزمین و نیز در فرغانه،^{۴۵} از فقیهان مختلف پیروی می کنند و به فتوای فقیهان مناطق مختلف که صاحب کتاب و فتوا هستند، عمل می کنند.

آنان از ابوالعباس می خواستند که برای آنان رساله ای بنویسد که بنابر اصول شافعی، مالک، سفیان ثوری، ابوحنیفه و دو شاگردش (محمد بن حسن شیبانی و قاضی ابویوسف انصاری) و نیز داوود بن علی اصفهانی نوشته شده باشد. در ضمن، این رساله با زبانی شیوا باشد تا همه مردم عادی هم بتوانند آن را درک کنند.

این گونه بود که قاضی ابوالعباس این رساله را نگاشت. سپس طبق گفته مسعودی، برخی را بر آن ها دیکته نمود. اما بقیه آن را به دلیل ناتوانی از املاء، نتوانست خود بازگو کند. به همین دلیل و در حضور او خوانده می شد و مسعودی نیز از حاضران بود که به آن گوش فرامی داد».^{۴۶}

۵. در شناختنامه مسعودی که این بزرگان آورده و نام کتابش مروج الذهب را نیز ذکر کرده اند، هیچ خدشه و ضعفی بر مسعودی نمی بینیم. بلکه او فقیهی شافعی است که بیشتر به دنبال تاریخ و ذکر اخبار مردم بوده است...

۴۳. فوات الوفيات: ۳ / ۱۲.

۴۴. منظور پیروان داوود بن علی اصفهانی هستند.

۴۵. شاش و فرغانه: دو سرزمین از ماوراء النهر هستند. ر.ک: معجم البلدان: ۳ / ۳۰۸ و ۴ / ۲۵۳.

۴۶. طبقات الشافعية الكبرى: ۳ / ۴۵۶.

با این حال،... ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان نام وی را ذکر کرده و از او به خوبی یاد نمی کند. البته نه به این دلیل که ضعفی در خود مسعودی دیده باشد، بلکه به این دلیل که کتاب های مسعودی در بردارنده فضایل حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام و بقیه اهل بیت علیهم السلام است.

ابن حجر در باره او می نویسد:

«کتاب های وی پر از مطالبی است که نشان می دهد وی شیعه و معتزلی بوده است. حتی وی در حق پسر عمر نوشته که از بیعت با علی بن ابی طالب علیهما السلام خودداری کرده، ولی پس از آن با یزید بن معاویه و حجاج بن یوسف که نماینده عبدالملک بن مروان بود، بیعت کرده است. از این دست مطالب، فراوان نقل کرده است. از سخنان وی در حق حضرت علی علیه السلام، این است که او می گوید: «اموری که سبب برتری صحابه نسبت به یکدیگر بود عبارتند از:

پیشی گرفتن در ایمان آوردن به رسول خدا،

مهاجرت با آن حضرت،

یاری ایشان،

رابطه خویشاوندی با آن حضرت،

جانفشانی برای رسول خدا صلی الله علیه وآله،

علم و دانش،

قناعت، جهاد، پارسایی، زهد، قضاوت و فتوا دادن.

حضرت علی علیه السلام، از این مناقب بیشترین بهره را برده و در بالاترین سطح آن ها قرار دارد. علاوه بر این، ویژگی های دیگری نیز دارد که به جهان آخرت او مربوط می شود، هم چنین وی دوست داشتنی ترین مخلوقات در نزد پیامبر است و...»^{۴۷}

می بینیم که ابن حجر عسقلانی نه مسعودی را ضعیف می داند و نه به دروغ و یا تدلیس در روایت... متهم می سازد؛ بلکه، بیشترین مطلبی که از وی نقل می کند، اعتقاد او به مقدم بودن حضرت علی علیه السلام بر دیگر صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

البته این اعتقاد، تازگی ندارد و بسیاری از صحابه، تابعان و دیگر مسلمانان همین باور را داشته و دارند.

۶. از آنچه گفته شد، دلیل ناخرسندی ابن تیمیه از کتاب مروج الذهب و نویسنده آن روشن می شود.

هم چنین روشن می شود که در کتاب مروج الذهب و کتاب های دیگر مسعودی، مطالبی وجود دارد که بر خلاف میل و هوای اوست... پیش از این نیز ابن تیمیه را شناخته ایم که او هر جا که احساس کند، فردی کم ترین تمایل و گرایش به اهل بیت علیهم السلام دارد، به سرعت به شخصیت وی حمله می کند.

بخش سوم

امام حسن عسکری علیه السلام

برترین شخصیت

علامه حلی رحمه الله می نویسد:

فرزند حضرت امام هادی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام است. آن بزرگوار فاضل، عالم، پارسا و برترین فرد زمانه خویش بود. علمای اهل سنت روایات بسیاری را از آن حضرت نقل کرده اند. اکنون پس از نقل عبارات علامه حلی رحمه الله، به شرح این عبارات می پردازیم.

دیدگاه واهی ابن تیمیه

ابن تیمیه در این باره چنین می نویسد:

«این عبارت ها نیز از سنخ گفته های پیش از این است و چیزی جز ادعاهای بی پایه و دروغ های آشکار نیست. زیرا علمایی که در زمان حسن بن علی عسکری علیهما السلام بودند و در روایت و علم منقول، شهرت داشتند، روایتی مشهور از او نقل نکرده اند و چنین روایتی را در کتاب های علما و بزرگان اهل سنت؛ یعنی بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه که در زمان وی و یا اندکی پیش و یا پس از وی می زیسته اند، نمی یابیم.

ابن عساکر به ذکر نام استادان این بزرگان پرداخته است.^{۴۸}

اما نمی بینیم که یکی از صاحبان کتاب های ششگانه از حسن بن علی عسکری علیهما السلام روایت نقل کرده باشد.

این در حالی است که آنان از هزاران نفر از اهل حدیث، روایت نقل کرده اند.

بنابراین، چگونه حلی می نویسد: «اهل سنت، از حسن بن علی عسکری علیهما السلام بسیار روایت نقل کرده اند»؟

این روایات کجا هستند؟

این که وی می گوید: «او برترین معاصران خویش بوده» نیز سخنی از همین سنخ است.^{۴۹}

آشنایی بیشتر با امام حسن عسکری علیه السلام

در آغاز باید امام حسن عسکری علیه السلام را بیشتر بشناسیم.

ایشان مولای ما امام حسن دارای لقب «زکی؛ صالح و پارسا» فرزند امام هادی، فرزند امام جواد، فرزند امام رضا علیهم السلام هستند.

به دلیل این که به همراه پدر بزرگوارشان در منطقه عسکر سامرا ساکن بودند، عسکری لقب گرفتند.

امام حسن عسکری علیه السلام پس از پدر بزرگوارش که به دست معتمد عباسی مسموم و به شهادت رسید، امام بر حق هستند.

۴۸ . اشاره ای است به کتاب «المعجم المشتمل علی ذکر أسماء شیوخ الأئمة النبیل» که ابن عساکر آن را به منظور ذکر راویان صحاح سته تألیف کرده است.

ایشان، از همان ابتدا در زمان حکومت متوکل تا آخرین روزهای دوران زندگی خویش، با همان ستم ها، بی عدالتی ها و مصائبی روبه رو بودند که پدر بزرگوارشان نیز آن ها را تحمل نمودند؛ چه بسا که روزگار ایشان سخت تر و ستم بارتر بود.

زیرا مستعین عباسی کینه اهل بیت علیهم السلام را داشت؛ به طوری که حضرتش را مدتی به زندان انداخت. هرچند پیش از آن نیز خانه اش به شدت زیر نظر مأموران حکومت آن روزگار بود. حتی گفته شده: مستعین درصدد کشتن ایشان برآمد. از این رو به یکی از خادمانش دستور داد که ایشان را به کوفه ببرند و در راه او را مخفیانه بکشند تا هیچ فردی از این موضوع آگاه نشود. اما خداوند خواست که مستعین خودش به دست همان خادم کشته شود...

پس از مستعین، حکومت به معتزّ عباسی پسر متوکل رسید. او نیز دشمنی و ستیز با اهل بیت رسول خدا علیهم السلام را از پدران خویش به ارث برده بود. معتزّ دوباره حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را زندانی نمود. مدت زمانی نگذشت که معتزّ به دست ترك ها کشته شد و آن حضرت از زندان نجات یافت. پس از معتزّ، مهدی عباسی به روی کار آمد و مانند پدرانش بیشترین دشمنی را با خاندان پیامبر علیهم السلام داشت. به همین دلیل فرمان داد امام حسن عسکری علیه السلام زندانی شود.

او تصمیم گرفت امام حسن عسکری علیه السلام را در زندان به شهادت برساند. اما اجل مهلت نداد. زیرا ترك ها با خنجر به جانش افتادند و خونس را ریختند.

پس از مهدی، معتمد عباسی به روی کار آمد. او نیز که سیره پیشینیان خویش را دنبال می کرد، فرمان داد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را زندانی کنند. پس از آن که اطمینان پیدا کرد آن حضرت به دنبال قیام بر ضدّ وی و به دست گرفتن قدرت نیست، ایشان را آزاد کرد.

اما پس از آن نیز، آن بزرگوار در خانه تحت مراقبت شدید این حکومت ستمگر بود. تا این که در سال ۲۶۰ هجری قمری و در سن ۲۸ سالگی به ملکوت اعلی پیوست و در بهشت برین سکنی گزید؛ ایشان را در کنار قبر پدر بزرگوارشان در همان خانه دفن کردند. همان زیارتگاه باشکوهی که مؤمنان تا به امروز به آن جا می روند و به زیارت و عبادت می پردازند.

آری، عمر کوتاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، به این شکل سپری شد... بنا براین، انصاف این است که همین اندازه روایات رسیده از مجموعه احادیث امام حسن عسکری علیه السلام — با توجه به عمر کوتاه آن حضرت که در زندان و یا تحت مراقبت حکومت سپری شد و مردم، اصحاب و نزدیکان از آمدن نزد ایشان منع شده بودند و امکان نشر احادیث وی، برایشان نبود — به جدّ بسیار فراوان است... از طرفی روشن است که پیروان این طاغوت های زمانه نیز، هرگز به سراغ آن امام همام نمی رفتند تا از ایشان روایت بشنوند و نقل حدیث داشته باشند؛ به خصوص که در این کار می بایست جان خویش را در معرض خطر قرار می دادند.

پس از دوران زندگی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز کسانی به عرصه وجود پانهاده اند که به شیوه همان پادشاهان به دشمنی و ستیز با اهل بیت علیهم السلام برخاسته اند. اینان هم چنان زخم زبان زده و قلم هایشان نیز به کمک زبانشان می آید و می کوشند شأن و منزلت آن امام همام را کم کنند؛ حتی همین اندازه

روایاتی را که در کتاب های شیعه و سنی از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده و یا درباره ایشان نگاشته شده – که بیان گر علم، عظمت و افضل بودن آن حضرت در دوران خویش است – انکار می کنند. آری، ناصبی ها می خواهند نور خدا را خاموش کنند... برخی از راه مبارزه، شکنجه و کشتن، برخی با نقل نکردن روایت ها و اخبار مربوط به آنان و گروهی نیز با تکذیب و انکار حقایق در رابطه با آن پیشوایان... اما خداوند اجازه نمی دهد نورش خاموش شود... .

به هر حال، درباره امام حسن عسکری علیه السلام دانستیم که پادشاهان آن دوره اجازه نمی دادند عالمان و توده مردم با آن حضرت ارتباط داشته باشند و از وجود ایشان بهره ببرند.

از سوی دیگر، دوران زندگی آن بزرگوار نیز کوتاه بود که همین دوران کوتاه، بیشتر در زندان سپری شد. وقتی از این مخالفان می پرسیم: چرا برخی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ به ویژه آن سه نفر، در زمینه تفسیر قرآن و بیان احکام، روایات و مطالب چندانی نقل نکرده اند؟ پاسخ می دهند: به دلیل این که دوران زندگی شان کوتاه تر بوده است.

سیوطی در این باره می نویسد: «در میان خلفای چهارگانه، بیشترین روایت از علی بن ابی طالب علیهما السلام نقل شده است. روایت های سه خلیفه دیگر بسیار اندک است. به دلیل این که آنان زودتر مرده اند.

هم چنان که دلیل کمی نقل حدیث توسط ابوبکر نیز مرگ زودهنگام اوست. در زمینه تفسیر، از ابوبکر روایاتی بسیار اندک حفظ دارم که از ده روایت نیز فراتر نمی رود، اما از حضرت علی علیه السلام، روایات بسیاری نقل شده است».^{۵۰}

به این ترتیب، آنان برای اولیای خویش بهانه تراشی می کنند؛ بهانه هایی که پذیرفته نیست. اما درباره فردی چون امام حسن عسکری علیه السلام، حقیقت را نمی پذیرند و به زبان درازی می پردازند... .

پاسخ به دیدگاه واهی ابن تیمیه

ابن تیمیه می گوید:

«هیچ يك از مشایخ حدیث، بخاری و دیگران، از امام حسن عسکری علیه السلام روایت نقل نکرده اند».

اما او دلیل این امر را بیان نمی کند و به آن اشاره ای ندارد...

دلیل این امر همان است که پیش تر به تفصیل بیان شد. در نتیجه روایت نکردن آنان از امام حسن عسکری علیه السلام از بدشانسی و بی توفیقی آنان بوده است و هیچ دلالتی بر ضعف امام علیه السلام ندارد. با بررسی شخصیت بخاری که اهل سنت او را از پیشوایان و حتی پیشوای پیشوایان حدیث می دانند این مطلب روشن تر می گردد.

بزرگان دوران بخاری در شهر خودش، شنیدن و نقل روایت از وی را تحریم کردند و او را از آن دیار اخراج کردند.

ذهبی می نویسد: «حاکم نیشابوری می گوید: از محمد بن یعقوب شنیدم که می گفت: وقتی بخاری در نیشابور سکنی گزید، مسلم بن حجاج نزد او رفت و آمد بسیار داشت. وقتی بین ذهلی و بخاری در مسأله مخلوق بودن قرآن، اختلاف پیش آمد، ذهلی با او مخالفت کرد و مردم را از ارتباط با او منع کرد. در این هنگام جز مسلم بن حجاج، کسی پیش بخاری نمی رفت. روزی ذهلی اعلام کرد: هرکس که قول به «مخلوق بودن لفظ قرآن» را می پذیرد، نباید در مجلس درس ما حاضر شود. در این هنگام بود که مسلم، ردای خویش را بر سر کشید و از میان مردم رفت. او تمام روایاتی را که از ذهبی گرفته و یادداشت کرده بود بر دوش يك حمال نهاد و برای ذهلی فرستاد. مسلم اعتقاد خود به مخلوق بودن قرآن را اظهار می نمود و آن را پنهان نمی کرد. او هم چنین می گوید: از محمد بن یوسف مؤذّن، شنیدم که ابوحامد بن شرقی می گوید: روزی در مجلس محمد بن یحیی حاضر بودم که گفت: هرکس اعتقاد دارد که الفاظ قرآن مخلوق است، در مجلس ما حاضر نشود. مسلم بن حجاج نیز برخاست و رفت. این داستان را احمد بن منصور شیرازی نیز از محمد بن یعقوب نقل کرده و این عبارت را نیز افزوده: احمد بن سلمه نیز همان گونه رفتار کرد که مسلم آن گونه رفتار کرد. احمد بن منصور شیرازی می گوید: از محمد بن یعقوب اخرم شنیدم که می گفت: اصحاب ما می گویند: وقتی مسلم و احمد بن سلمه از مجلس ذهلی به پاخواستند، ذهلی گفت: در این دیار یا جای من است یا جای او. بخاری نیز ترسید و از آن جا کوچ کرد».^{۵۱}

وانگهی! علامه حلّی رحمه الله یکی از علمای بزرگ در رجال شناسی و آشنایی با اصحاب امامان معصوم علیهم السلام است. او در این رابطه کتاب هایی نیز نگاشته است. این که ایشان می گوید: «اهل سنت، از امام حسن عسکری علیه السلام روایت های بسیاری نقل کرده اند» سخنی گزافه نیست. ایشان نام شمار فراوانی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام را در کتاب «الخلاصة فی علم الرجال» آورده که بسیاری از این راویان، از اهل سنت هستند.

از سوی دیگر، اخبار، روایات و گفته های نقل شده در کتاب های غیر شیعه، سخن علامه حلّی رحمه الله را که «ایشان عالم، فاضل، زاهد و برترین شخصیت دوران خویش بودند و اهل سنت نیز از او بسیار روایت نقل کرده اند» تأیید می کنند.

امام حسن عسکری علیه السلام و راویان اهل سنت

ابونعیم اصفهانی می نویسد:

«به خداوند و برای خداوند گواهی می دهم که قاضی ابو حسن علی بن محمد بن علی بن محمد قزوینی در بغداد می گفت: به خداوند و برای خداوند سوگند یاد می کنم، محمد بن احمد بن عبد الله بن قضاعه می گفت: به

خداوند و برای خداوند سوگند یاد می‌کنم، از قاسم بن علاء همدانی شنیدم که او می‌گفت: به خداوند و برای خداوند سوگند می‌خورم، از حسن بن علی بن محمد بن الرضا علیه السلام شنیدم که او نیز می‌گفت: به خداوند و برای خداوند سوگند می‌خورم، از پدرم علی بن محمد شنیدم که می‌گفت: به خداوند و برای خداوند سوگند می‌خورم، از پدرم محمد بن علی شنیدم که می‌گفت: به خداوند و برای خداوند سوگند می‌خورم، من از پدرم علی بن موسی شنیدم که او می‌گفت: به خداوند و برای خداوند سوگند می‌خورم، از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که او می‌گفت: به خداوند و برای خداوند سوگند می‌خورم، از پدرم جعفر بن محمد شنیدم که می‌گفت: به خداوند و برای خداوند سوگند می‌خورم، از پدرم محمد بن علی شنیدم که می‌گفت: به خداوند و برای خداوند سوگند می‌خورم، از پدرم علی بن حسین شنیدم که می‌گفت: به خداوند و برای خداوند سوگند می‌خورم، از پدرم حسین بن علی شنیدم که علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرمود:

به خداوند و برای خداوند سوگند می‌خورم، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: به خداوند و برای خداوند سوگند می‌خورم، جبرئیل به من گفت:

یا محمد! إن مدمن الخمر كعابد الأوثان؛

ای محمد! به راستی کسی که به شرابخواری اعتیاد دارد هم چون بت پرست است.

این روایت، صحیح و ثابت است. عترت پاک پیامبر صلی الله علیه وآله آن را نقل کرده اند. این حدیث را با داشتن گواهی به خداوند و برای خداوند فقط از این شیخ نقل کرده ایم.^{۵۲}

سبط ابن جوزی نیز درباره حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌گوید:

او عالم و ثقه و مورد اعتماد بود. توسط پدرش از جدش روایت نقل کرده است. از جمله روایت های او حدیثی ارزشمند است که درباره شراب نقل کرده است. جد من ابوالفرج در کتاب خود به نام «تحریم الخمر» آن را نقل کرده است. من دست خط جدّم را دیدم و از او شنیدم که می‌گفت:

خدا را گواه می‌گیرم که از حسین بن علی شنیدم که می‌گفت: خدا را گواه می‌گیرم که از عبد الله بن عطا هروی شنیدم که می‌گفت: خدا را گواه می‌گیرم از عبد الرحمان بن ابی عبید بیهقی شنیدم که می‌گفت: خدا را گواه می‌گیرم که از ابا عبد الله حسین بن محمد دینوری شنیدم که می‌گفت: خدا را گواه می‌گیرم که از محمد بن علی بن حسین علوی شنیدم که می‌گفت: خدا را گواه می‌گیرم که از احمد بن عبید الله سبّعی [شیعی] شنیدم که می‌گفت: خدا را گواه می‌گیرم که از حسن بن علی عسکری شنیدم که می‌گفت: خدا را گواه می‌گیرم که از پدرم علی بن محمد شنیدم که می‌فرمود: خدا را گواه می‌گیرم که از پدرم محمد بن علی بن موسی الرضا شنیدم که می‌گفت: خدا را گواه می‌گیرم که از پدرم علی بن موسی شنیدم که می‌گفت: خدا را گواه می‌گیرم که از پدرم موسی شنیدم که می‌گفت: خدا را گواه می‌گیرم که از پدرم جعفر بن محمد شنیدم که می‌گفت: خدا را گواه می‌گیرم که از پدرم محمد بن علی شنیدم که می‌گفت: خدا را گواه می‌گیرم که از پدرم حسین بن علی شنیدم که می‌گفت: خدا را گواه می‌گیرم که از پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که می‌گفت: خدا را گواه می‌گیرم که از محمد رسول خدا صلی الله علیه

واله شنیدم که می گفت: خدا را گواه می گیرم که از جبرائیل شنیدم که می گفت: خدا را گواه می گیرم که از میکائیل شنیدم که می گفت: خدا را گواه می گیرم که از اسرافیل شنیدم که می گفت: خدا را گواه می گیرم که بر روی لوح محفوظ است که از خداوند شنیدم که می فرمود:

شارب الخمر كعابد وثن؛

شراخوار هم چون بت پرست است.

سبط ابن جوزی در ادامه می گوید:

هنگامی که جدّ من این روایت را در کتاب «تحریم الخمر» نقل می کند می گوید: ابو نعیم فضل بن دکین می گوید: این روایت، صحیح و ثابت است، عترت پاک پیامبر علیهم السلام آن را نقل کرده اند. گروهی نیز این روایت را از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند...^{۵۳}

ابن حجر عسقلانی نیز می نویسد:

ذ - احمد بن عبد الله شیبی - از حسن بن علی عسکری علیهما السلام روایت نقل می کند. سپس سندی را می آورد که در همه سلسله آن عبارت «خدا را گواه می گیرم که» وجود دارد تا این که سند به محمد بن علی بن حسین بن علی علیهم السلام می رسد.

او می گوید: خدا را گواه می گیرم که احمد بن عبد الله شیبی بغدادی برایم روایت کرد: خدا را گواه می گیرم که از حسن بن علی عسکری علیهما السلام شنیدم که می گفت: خدا را گواه می گیرم که پدرم علی بن محمد علیهم السلام برایم روایت کرد و گفت: خدا را گواه می گیرم که پدرم محمد بن علی بن موسی الرضا برایم روایت کرد.

وی این سند را با ذکر نام پدران حضرت علی بن موسی علیهم السلام نقل می کند تا به حضرت علی علیه السلام می رسد. وی نیز می گوید: خدا را گواه می گیرم...^{۵۴}

عبدالعزیز جنابذی به نقل از اساتید خود از حافظ بلاذری این گونه نقل می کند:

حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی علیهم السلام - که نزد شیعه، امام زمان خود بود - در مکه روایت کرد: پدرم علی بن محمد «المفتی» فرمود: پدرم محمد بن علی «السید المحجوب» فرمود: پدرم علی بن موسی الرضا روایت کرد: پدرم موسی بن جعفر «المرتضی» برایم گفت: پدرم جعفر بن محمد «الصادق» روایت کرد: پدرم محمد بن علی «الباقر» نقل کرد: پدرم علی بن الحسین «السجاد» زین العابدین به من فرمود: پدرم حسین بن علی، «سید شباب اهل الجنة» فرمود: پدرم علی بن ابی طالب «سید الأوصیاء» روایت کرد: محمد بن عبد الله «سید الأنبیاء» برایم روایت کرد: جبرئیل «سید الملائكة» به من گفت: خداوند «سید السادات» می فرماید:

إني أنا الله لا إله إلا أنا، فمن أقر لي بالتوحيد دخل حصني ومن دخل حصني أمن من عذابي؛^{۵۵}

۵۳ . مرآة الزمان، نگارش سبط ابن جوزی - نسخه خطی، تذكرة خواص الأمة: ۳۶۲.

۵۴ . لسان الميزان: ۱ / ۲۰۹. حرف «ذ» اختصاری به معنای ذیل کتاب میزان الاعتدال اثر ابی الفضل بن حسین است. چنان که خود ابن حجر در لسان الميزان: ۱ / ۴ تصریح کرده است. بنابراین، راوی اول این سلسله سند، همین حافظ اهل سنت است.

۵۵ . معالم العترة النبویة، اثر عبد العزيز بن محمود، معروف به ابن الأخضر جنابذی، (متوفای ۶۱۱ هجری). ذهبی او را عالم، امام، محدث، حافظ، مفید برای عراق، ثقة و مورد اعتماد، فهیم، خیر، دیندار و عقیف توصیف کرده است.

من، خداوند هستم؛ خدای جز من نیست. پس کسی که به یگانگی من اقرار کند، وارد دژ من شده است و کسی که وارد دژ من شود، از عذابم در امان است.

امام حسن عسکری علیه السلام و اخبار از غیب

عده ای روایت کرده اند که در زمان معتمد عباسی، در سامرا قحطی شدیدی رخ داد. امام حسن عسکری علیه السلام نیز در زندان بودند. معتمد فرمان داد مردم برای طلب باران، از شهر بیرون بروند. آنان سه روز برای طلب باران از شهر بیرون رفتند. و دعا کردند، اما بارانی نیامد.

چهارمین روز، جاثلیق مسیحی به صحرا آمد، بقیه مسیحیان و رهبانان نیز به همراه او آمدند. در میان آنان راهبی بود که هرگاه دستش را به سوی آسمان می برد، باران به صورت مداوم و پیوسته می بارید. روز بعد نیز مسیحیان همین کار را کردند و باران بارید. مردم از این امر، شگفت زده شدند و برخی دچار شك و شبهه شدند؛ حتی برخی به مسیحیت گرویدند.

این امر بر معتمد گران آمد. به همین دلیل به صالح بن وصیف این گونه فرمان داد: ابومحمد حسن عسکری را آزاد کن و نزد من بیاور!

وقتی امام حسن عسکری علیه السلام نزد معتمد آمد، معتمد به وی خطاب کرد: امت محمد صلی الله علیه وآله را در بلایی که دچارش شده اند دریاب.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: به نصرانی ها فرمان بده برای سومین روز نیز از شهر بیرون بروند. معتمد گفت: مردم از باران بی نیاز شده اند. فایده این کار چیست؟ پاسخ فرمود:

لازئیل الشک عن الناس وما وقعوا فيه؛

تا شك و شبهه را از مردم بردام.

به همین دلیل خلیفه به جاثلیق و رهبانان فرمان داد: برای سومین روز نیز مانند گذشته از شهر بیرون بروند و مردم نیز از شهر بیرون بروند.

در پی این فرمان مسیحیان از شهر بیرون رفتند، ابومحمد حسن عسکری علیهما السلام نیز به همراه جمعی از مسلمانان از شهر خارج شدند.

مسیحیان طبق عادت همیشگی ایستادند تا باران طلب کنند. راهبی نیز با آنان بود. وی دستش را به سوی آسمان بالا برد و مسیحیان و راهبان نیز به همراه وی و طبق عادتشان چنین کردند. سپس آسمان ابری شد و باران به صورت مداوم و پیوسته بارید.

در این هنگام حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دستور داد دست این راهب را بگیرند و مشتش را باز کنند.

از دیگران نیز همین ویژگی ها درباره وی نقل شده است. سیر أعلام النبلاء: ۲۲ / ۳۱. علامه علی بن عیسی اربلی (متوفای ۶۹۳ هجری قمری) این روایت را از وی نقل کرده است.

شرح حال وی در کتاب های شذرات الذهب و الواق بالوفیات و کتاب های دیگر آمده است. ر.ک: کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة: ۲ / ۴۰۳ و ۴۰۴.

وقتی مشت او را گشودند، دیدند استخوان انسانی در دست اوست.
امام حسن عسکری علیه السلام استخوان را از او گرفت و در پارچه ای پیچید. سپس به آنان فرمود:

استسقوا؛

باران طلب کنید!

اما این بار وقتی آنان باران طلب کردند، ابرها کنار رفتند و آفتاب به همه جا تابید. مردم از این امر شگفت زده شدند.

معتمد پرسید: ای ابو محمد! این چیست؟

حضرت پاسخ فرمود:

هذا عظم نبي من الأنبياء، ظفر به هؤلاء من قبور الأنبياء، وما كشف عن عظم نبي من الأنبياء تحت السماء إلا هطلت بالمطر؛

این استخوان یکی از پیامبران است که اینان توانسته اند از قبر پیامبران، پیدا کنند. هرگاه استخوان از پیامبران در زیر آسمان ظاهر گردد آسمان به صورت مداوم و پیوسته باران می بارد.

آنان برای امتحان، این کار را انجام دادند و دیدند که باران

آمد.

آن گاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به سامرا و خانه اش بازگشت؛ در حالی که شبیه مردم نیز برطرف شده بود. خلیفه و مسلمانان نیز از این امر خرسند گردیدند.
ایشان برای آزادی اصحابش که همراه وی در زندان بودند، با خلیفه سخن گفت. خلیفه نیز آنان را به خاطر وی آزاد کرد.^{۵۶}

برای چه خلق شده ایم؟

امام عبدالله بن اسعد یافعی از بهلول این گونه روایت می کند:

«روزی من از یکی از خیابان های مدینه عبور می کردم که دیدم بچه ها با گردو و بادام بازی می کنند. اما کودکی هست که به آنان نگاه می کند و می گیرد.

با خود گفتم: این کودک به دلیل این که خودش گردو و بادام ندارد، افسوس می خورد. به او گفتم: تو چرا گریه می کنی؟ برایت گردو و بادام بخرم با آن ها بازی کنی؟

او سرش را بالا آورد و به من خطاب کرد:

يا قليل العقل! ماء للعب خلقنا؛

ای کم عقل! ما برای بازی آفریده نشده ایم.

پرسیدم: پس برای چه خلق شده ایم؟

پاسخ داد:

للعلم والعبادة؛

برای علم و عبادت.

گفتم: آفرین! این ها را از کجا یاد گرفته ای؟

پاسخ داد:

من قول الله تعالى: (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ)^{۵۷}؛

از گفتار خداوند متعال که می فرماید: «آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ام، و به سوی ما باز گردانده نمی شوید؟

گفتم: پسر عزیزم! تو حکیم هستی، به من پند کوتاهی بده.

او این شعر را خواند:

أرى الدنيا تجهز بانطلاق *** مشمرة على قدم و ساق

فلا الدنيا بباقية لحي *** و لا حي على الدنيا بباقي

دنیا را می بینم که با جدیت تمام مهیای رفتن است، نه دنیا برای زنده ای می ماند و نه زنده ای در دنیا باقی خواهد ماند... .

سپس نگاه خود را به آسمان دوخت و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود، آن گاه دو دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و... پس از آن که سخنانش تمام شد، بیهوش بر زمین افتاد.

من سرش را بر دامن گرفتم و خاک را از چهره او کنار زدم، وقتی به هوش آمد... به او گفتم: پسر! تو حکیم هستی، به من پندی بده. او نیز این ابیات را خواند:

غفلت وحادي الموت في أثرى يحدو *** وإن لم أرح يوماً فلا بد أن أغدو...

در غفلتم اما مرگ هم چنان به دنبال من می آید. اگر امروز نروم ناچار فردا باید بروم...

بهلول می گوید: وقتی سخنانش تمام شد، من بیهوش شدم. آن کودک نیز رفت. وقتی به هوش آمدم به کودکان نگاه کردم، اما او را در جمع کودکان نیافتم. از آنان پرسیدم: این پسر که بود؟

پاسخ دادند: او را نشناختی؟

گفتم: نه.

گفتند: وی از فرزندان و نوادگان حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است.

با خود گفتم: از این امر درشگفت بودم. بی تردید این میوه تنها از همین درخت می تواند باشد نه درخت

دیگری.^{۵۸}

ما این داستان را به طور خلاصه نقل کردیم.^{۵۹}

۵۷. سوره مؤمنون: آیه ۱۱۵.

۵۸. روض الريحانين في حكايات الصالحين، حاوی پانصد حکایت. کشف الظنون: ۱ / ۹۱۸، نوشته شیخ عبد الله بن أسعد يافعي يمني شافعي (متوفای ۷۶۸ هجری)، صاحب مرآة الجنان و کتاب های دیگر. شرح حال امام حسن عسکری علیه السلام در کتاب الدرر الكامنة: ۲ / ۲۴۷، طبقات سبکی: ۶ / ۱۰۳، البدر الطالع: ۱ / ۳۷۸ و دیگر منابع نیز آمده است.

پاسخ يك حكم شرعى

سبط ابن جوى مى نويسد:

«حسن نصيبى مى گويد: به ذهنم اين سؤال رسيد كه آيا عرق انسان جنب پاك است يا خير؟ به در خانه ابومحمد حسن عسكرى عليهم السلام رفتم تا حكم اين مسأله را از او بپرسم. اما شب هنگام بود، همان جا خوابيدم. وقتى صبح شد، او از خانه بيرون آمد. ديد خواب هستم. مرا بيدار كرد. سپس فرمود:

إِنْ كَانَ حَلَالًا فَنَعَمْ، وَإِنْ كَانَ مِنْ حَرَامٍ فَلَا؛^{٦٠}

اگر جنابت از راه حلال بوده، پاك است، اما اگر از حرام بوده، پاك نيست».

فرزندى دادگر

ابن صباغ مالكى با ذكر سند از عيسى بن فتح نقل مى كند. عيسى بن فتح مى گويد: ما در زندان بوديم كه ابومحمد حسن بن على عسكرى عليهم السلام را به زندان و نزد ما آوردند. ايشان به من فرمود:

يا عيسى! لك من العمر خمس وستون سنة و شهر و يومان؛

اى عيسى! تو شصت و پنج سال و يك ماه و دو روز عمر دارى.

او مى گويد: من كتابى به همراه داشتم كه تاريخ ولادتم در آن نوشته شده بود. وقتى به آن نگاه كردم، ديدم، همين طور است كه وى فرمود.

از من پرسيد:

هل رزقت ولداً؛

آيا فرزند دارى؟

پاسخ دادم: نه.

ايشان براى من اين گونه دعا كرد:

اللهم ارزقه ولداً يكون له عضداً فنعم العضد الولد؛

خدايا! به او فرزندى عطا كن كه پشت و كمك او باشد. چه خوب پشتوانه اى است فرزند.

سپس اين بيت را خواند:

۵۹. اين داستان را مى توانيد در كتاب هاى جواهر العقدين: ۳ / ۴۳۱، الصواعق المحرقة: ۱۲۴، وسيلة المأل — نسخه خطى، نور الأيصار: ۳۳۸ به نقل از درر الأصداف، جوهرة الكلام فى مدح السادة الأعلام: ۱۵۵ و دائرة المعارف تأليف بستانى: ۷ / ۴۵ ببينيد كه به هنگام شرح حال امام حسن عسكرى عليه السلام آورده اند.

۶۰. مرآة الزمان: ۶ / برگه ۱۹۲. ابن حجر درباره حسن نصيبى مى نويسد:

«او از زريه اسحاق بن جعفر صادق عليه السلام است. ابومفضل شيبانى نام او را در زمره بزرگان شيعة آورده است. او مى گويد: عليه او مطالب فراوانى شنيدم. او كتابى درباره طرق حديث غدير دارد. او از محمد بن على بن حمزه و ديگران روايت نقل کرده است.» ر.ك: لسان الميزان: ۲ / ۱۹۱.

من كان ذا عضد يدرك ظلامته * إن الذليل الذي ليست له عضد**

کسی که پشتیبان داشته باشد، می تواند حق خود را از ظالم بستاند. ذلیل کسی است که پشتیبان ندارد.

من از او پرسیدم: ای سرور من! تو فرزند داری؟

پاسخ داد:

والله سيكون لي ولد يملأ الأرض قسطاً وعدلاً، وأما الآن فلا;

اکنون، فرزندی ندارم. اما به خدا سوگند که من فرزندی خواهم داشت که زمین را از عدل و داد پر می کند.

سپس این ابیات را سرود:

لعلك يوماً أن تراني كأنما * بني حوالى الأسود اللوابد**

فإن تميماً قبل أن يلد الحصى * أقام زماناً وهو في الناس واحد^٦**

شاید روزی مرا ببینی که فرزندانم مانند شیرهایی که یالشان روی هم ریخته است در اطراف من اجتماع نموده باشند.

چنان که تمیم پیش از آن که چون ریگ بیابان زاد و ولد کند، سال ها تنها می زیست.

چرا سوگند دروغ؟!؛

ابن صباغ مالکی می نویسد:

اسماعیل بن محمد بن علی بن اسماعیل بن علی بن عبد الله بن عباس گوید:

روزی بر درب خانه ابو محمد حسن عسکری علیه السلام نشستم تا این که ایشان از خانه بیرون آمدند. سپس

ایستادم و به دلیل نیاز و مشکلی که داشتم به ایشان شکوه نمودم و سوگند یادکردم که درهمی ندارم.

او پاسخ داد:

تقسم وقد دفتت مائتي دينار؟ وليس قولي هذا دفعا لك عن العطية;

سوگند یاد می کنی در حالی که خودت دویست دینار را دفن کرده ای؟ البته این را نمی گویم که به تو کمکی نکنم.

سپس فرمود:

اعطه يا غلام! ما معك;

ای غلام! هر چه پول همراه داری به او بده.

او نیز یکصد دینار به من داد.

من خدا را سپاس گفتم، می خواستم برگردم که به من فرمود:

ما أخوفني أن تفقد المائتي دينار أحوج ماتكون إليها;

می ترسم که تو دویست دینار را هنگامی که بسیار به آن نیازمندی از دست بدهی.

او می گوید: برگشتم و آن مبلغ را جایی قرار دادم، روزی به سراغ آن دویست دینار رفتم. دیدم که سر جای

خودش هست. آن را به جای دیگری بردم و به گونه ای دفن کردم که کسی از آن آگاه نشود.

سپس مدتی طولانی گذشت. وقتی به آن نیاز پیدا کردم، به سراغ پول رفتم. اما آن را نیافتم. این امر خیلی بر من گران آمد. وقتی برگشتم، فهمیدم که یکی از پسرانم جای آن را پیدا کرده و آن را برداشته است. همان گونه که امام حسن عسکری علیه السلام فرموده بود، هیچ مقدار از آن پول به من نرسید.^{۶۲}

خدا تو را بی نیاز می سازد

ابن صباغ مالکی در مورد دیگری می نویسد: محمد بن حمزه دوری گوید:

نامه ای به ابو محمد حسن عسکری علیه السلام نوشتم و توسط ابوهاشم داوود بن قاسم — که با هم عقد اخوت و برادری بسته بودیم — به حضور حضرتش فرستادم. در این نامه از ایشان خواسته بودم که دعا کند من ثروتمند و غنی شوم. چرا که درمانده شده بودم و از این که آبرویم برود، بیم داشتم. آن حضرت پاسخ را این گونه نگاشت:

أبشر، فقد أتاك الغنى عن الله تعالى... عليك بالاعتصام وإيّاك والإسراف؛

بشارت می دهم که خداوند تو را غنی و بی نیاز می کند. پسرعموی تو یحیی بن حمزه از دنیا رفته است و یکصد هزار درهم از او به جای مانده است. به غیر از تو، وارث دیگری ندارد. به زودی این اموال به دستت می رسد، پس بر تو باد به میانه روی و مبادا که اسراف کنی.

چند روزی نگذشته بود که این اموال و خبر مرگ پسرعمویم به من رسید. من نیز از فقر و ناداری درآمدم...^{۶۳}

فرزانه ای از فرزندگان

ابن صباغ مالکی می نویسد:

مناقب سرور ما ابو محمد حسن عسکری علیه السلام دلالت می کند که وی فرزانه ای فرزندان فرزانه است. پس هیچ کس در امامت وی تردیدی به خود راه نمی دهد...

او یگانه زمانه خویش، بینا و بی رقیب و سرور و سید دوران خویش و امام و پیشوای زمان خود بود. بیانات او محکم و کردارش پسندیده است.

اگر اهل فضیلت دوران حیات او را يك قصیده بدانیم، شاه بیت این قصیده، اوست و اگر گردنبندی از گوهرها ایجاد کنند همو نگین اصلی آن است.

وی در علوم سرآمد و تبیین کننده ابعاد پیچیده و پنهان آن هاست. با نگاه صائب خویش، حقایق را آشکار و با فکر نافذ خود نکات ریز را تبیین می سازد. در سرّ خویش از امور نهانی سخن می گوید، تبار، خود او، ذات او، همه و همه کریم هستند.^{۶۴}

۶۲ . الفصول المهمة فی معرفة الأئمة: ۲۸۶. گفتنی است که شیخ طوسی رحمه الله، اسماعیل را در شمار اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام

نام برده است.

۶۳ . همان: ۲۸۵.

۶۴ . همان: ۲۹۰.

حضرمی شافعی درباره امام حسن عسکری علیه السلام چنین می گوید:
وی والامقام و عظیم الشأن بود. شیعه رافضی می پندارد که او پدر مهدی منتظر است...^{۶۵}

بالاترین منقبت

ابو سالم محمد بن طلحه شافعی درباره جایگاه والای امام حسن عسکری علیه السلام می گوید:
بالاترین منقبت و مزیتی که خداوند به ایشان عطا کرده و آن را به ویژگی همیشگی و ابدی برای ایشان تبدیل نموده و هیچ کس در داشتن این ویژگی همتای ایشان نیست، به طوری که زبان ها از تکرار آن هرگز باز نمی ایستند، این ویژگی است که مهدی که هم نام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است، از صلب ایشان است.
این فرزند به ایشان منتسب و پاره تن ایشان است... همین منقبت برای او بس و کافی است.^{۶۶}

معنویتی بی مانند

نبهانی درباره امام حسن عسکری علیه السلام می گوید:
«او یکی از پیشوایان سادات ما؛ یعنی خاندان گرامی پیامبر و یکی از سروران آن ها رضی الله عنهم اجمعین است. شبراوی در کتاب *الإتحاف بحب الأشراف* نام ایشان را آورده، ولی شناختنامه ایشان را به طور مختصر بیان کرده و از ایشان کرامتی نیز نقل نکرده است.
اما من خودم کرامتی از ایشان دیده ام؛ در سال ۱۲۹۶ هجری قمری، از «کوی سنجق» — یکی از مناطق ترک ها — به بغداد مسافرت کردم. من در آن جا، قاضی بودم. اما پیش از این که مدت مشخص شده، به پایان برسد، به دلیل قحطی و گرانی شدید — که همه عراق را فراگرفته بود — به بغداد کوچ کردم. بر «کَلَّك»^{۶۷} سوار شدیم. در بین راه به سامرا رسیدیم. آن جا مقرّ خلفای عباسی بود. علاقه مند شدیم امام حسن عسکری علیه السلام را زیارت کنیم، از این رو کَلَّك در آن جا توقف نمود.

۶۵. وسیلة المآل فی عد مناقب الال — نسخه خطی.

۶۶. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول: ۲۴۴.

گفتنی است که ابو سالم محمد بن طلحه فقیهی بزرگ و محدثی ارجمند است. او تألیفات گوناگونی دارد. شناختنامه وی در ذیل الروضتین: ۱۸۸، سیر أعلام النبلاء: ۲۳ / ۲۹۳، الوافی بالوفیات: ۳ / ۱۷۶، طبقات سبکی: ۸ / ۶۳، طبقات الفقهاء الشافعیین: ۸۷۷، البدایة و النهایة: ۱۳ / ۱۸۶، النجوم الزاهرة: ۷ / ۳۳ و شذرات الذهب: ۵ / ۲۵۹. . . آمده است.

در این آثار از ابوسالم محمد بن طلحه تمجید شده و نگارندگان این آثار گواهی داده اند که وی در مذهب شافعی فردی چیره دست و استاد بود. هم چنین ثقه و مورد اعتماد بودن و نیز زهد و ساده زیستی او را تأیید کرده اند.

وی در سال ۶۵۲ وفات یافت. از کتاب وی در کشف الظنون، هدیه العارفین، ایضاح المکنون و کتاب های دیگر سخن به میان آمده است. متأخران نیز در تألیفات و کتاب هایشان بر این کتاب اعتماد کرده و از آن نقل کرده اند.

۶۷. کَلَّك: نوعی قایق عراقی که برای عبور از رودخانه های بزرگ در عراق استفاده می شود. ر.ک: بحار الانوار: ۴۰ / ۱۶۶ پاورقی.

برای زیارت پیاده شدیم. وقتی نزد قبر شریف ایشان آمدم، معنویتی بی مانند در من ایجاد شد که مثل آن برایم ایجاد نشده بود... این کرامتی از ایشان است. سپس به مقدار ممکن، قرآن تلاوت کرده و دعا خواندم و از آن جا بیرون آمدم.^{۶۸}

البته پیش از شبراوی نیز گروهی همانند او به بیان خلاصه ای از شناختنامه و شرح احوالات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اکتفا کرده و از ذکر کرامات آن حضرت خودداری کرده اند؛ مانند خطیب بغدادی و ابن جوزی، حتی اینان از اخبار و وقایع مربوط به ایشان نیز مطلبی ذکر نکرده اند. تا جایی که برخی دیگر نام ایشان را در کتاب خویش نیاورده اند!! حال آن که از هر کس و ناکسی نام برده و با ذکر دروغ و سخنان باطل، شرح حال آنان را نگاشته اند!! کتاب های تاریخی آنان از اخبار مربوط به زندگی ها، ترك ها و دیگر مفسدان پر است.

اما از اخبار خاندان نبوت علیهم السلام، هیچ خبری بیان نمی کنند و یا فقط چند سطر از کتاب خود را به این امامان هدایت گر بشریت، اختصاص می دهند...!

فَاتَاَ لِّلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَسَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا اَيَّ مَنۡقَلَبٍ يَّنۡقَلِبُوْنَ.

۶۸ . جامع کرامات الأولیاء: ۱ / ۳۸۹ شایان ذکر است، یوسف بن اسماعیل نبهانی، در فقه و حدیث، عالم بود و هم چنین شاعر و ادیب نیز بود. او تألیفات فراوان دارد. در سال ۱۳۵۰ هجری وفات یافت. در معجم المؤلفین: ۱۳ / ۲۷۵ شناختنامه وی آمده است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.

الف

۲. الاثمه الاثني عشر: شمس الدين محمد بن طولون دمشقى صالحى حنفى.
۳. الإتحاف بحبّ الأشراف: عبدالله بن عامر شبراوى شافعى، منشورات شريف رضى، قم.
۴. الإتيقان فى علوم القرآن: جلال الدين عبدالرحمان سيوطى، تحقيق سعيد مندوب، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ۱۴۱۶.
۵. اخبار الدول وآثار الأول: احمد بن يوسف قرمانى دمشقى، معالم الكتب، بيروت، لبنان.
۶. الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد: ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادى، معروف به شيخ مفيد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.

ب

۷. البداية والنهاية (تاريخ ابن كثير): حافظ ابى الفداء اسماعيل عمر قرشى بصرى معروف به ابن كثير، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۰۸.
۸. البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع: محمد بن على شوكانى يمنى، دار المعرفه، بيروت.

ت

۹. تاريخ الاسلام: شمس الدين ابى عبدالله محمد بن احمد ذهبى، دار الكتاب العربى، بيروت، لبنان، سال ۱۴۰۸.
۱۰. تاريخ الخلفاء: جلال الدين سيوطى، از منشورات الشريف الرضى، قم، ايران، چاپ اول، سال ۱۴۱۱.
۱۱. تاريخ بغداد: احمد بن على خطيب بغدادى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۷.
۱۲. تاريخ طبرى: سلمان بن احمد بن ايوب لخمى طبرى، از منشورات كتابفروشى اروميه، قم، ايران.
۱۳. تاريخ يعقوبى: احمد بن يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح الكاتب عباسى، دارصادر، بيروت.
۱۴. تئمة المختصر فى اخبار البشر: زين الدين عمر بن مظفر حلبى شافعى، مشهور به ابن الوردى، دار المعرفه، بيروت، لبنان.
۱۵. تذكرة الحفاظ: شمس الدين ابى عبدالله محمد بن احمد ذهبى، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان.
۱۶. تذكرة الخواص: سبط ابن جوزى، مؤسسه اهل البيت عليهم السلام، بيروت، لبنان، سال ۱۴۰۱.

١٧. تذكرة خواص الأمة: سبط ابن جوزي، مؤسسه اهل البيت عليهم السلام، بيروت، لبنان، سال ١٤٠١.

ج

١٨. جامع كرامات الأولياء: يوسف بن اسماعيل نبهاني، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان.

١٩. الجرح والتعديل: ابن ابي حاتم رازي، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤٢٢.

٢٠. جواهر العقدين في فضل الشرفين: علي بن عبدالله سمهودي، چاپخانه نعماني، بغداد، عراق، سال ١٤٠٥.

ح

٢١. حلية الأولياء و طبقات الأصفياء: ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، دار الكتاب عربي، چاپ پنجم، سال ١٤٠٧.

ر

٢٢. روض الرياحين في حكايات الصالحين: عبدالله بن اسعد يافعي يمني.

د

٢٣. الدر الكامنه في أعيان المائة الثامنة: احمد بن علي بن حجر عسقلاني، تحقيق محمد بن عبدالمعديخان، حيدر آباد، هند، سال ١٣٩٢ م.

٢٤. دائرة المعارف البستانيه: معلم بطرس بن بولس بن عبدالله بن كرم بن شديد بستاني لبناني، بيروت.

ذ

٢٥. ذيل الروضتين: عبدالرحمان بن اسماعيل، معروف به ابي شامه مقدسي دمشقي.

س

٢٦. السيرة الحلييه: علي بن برهان الدين حلي، مكتبه التجارية الكبرى، قاهره، مصر، سال ١٣٨٢.

٢٧. سير اعلام النبلاء: شمس الدين ابي عبدالله محمد بن احمد ذهبي، مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان، چاپ نهم، سال ١٤١٣.

ش

٢٨. شذرات الذهب: ابن عماد، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان.

٢٩. شرح المواهب اللدنيه: محمد بن عبدالباقى زرقانى مصري مالكي، دار المعرفه، بيروت، لبنان، سال ١٤١٤.

ص

٣٠. الصراط السوي في مناقب آل بيت النبي: محمود بن محمد بن علي شيخاني قادري مدني، نسخه خطي.

٣١. الصواعق المحرقة: احمد بن محمد بن محمد بن علي بن حجر هيثمي مكي، تحقيق عبدالرحمان بن عبدالله تركي و كامل محمد خراط، مؤسسه رسالت، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٧.

ط

٣٢. طبقات الشافعيه الكبرى: ابونصر عبدالوهاب بن تقى الدين سبكي، دار احياء الكتب العربيه.

٣٣. طبقات الفقهاء الشافعيين: ابوالفداء عماد الدين اسماعيل بن عمر، معروف به ابن كثير دمشقي.

٣٤. طبقات المفسرين: شمس الدين محمد بن علي بن احمد داوودي مالكي، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، سال ١٤٠٣.

ع

٣٥. العبر في خير من غير: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان.

٣٦. عيون الأثر في فنون المغازي والسير: ابن سيد الناس، مكتبة دار التراث، مدينة منوره، سال ١٤١٣.

٣٧. عيون الأخبار: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينوري، منشورات شريف رضى، قم، سال ١٤١٥.

ف

٣٨. الفصول المهمة في معرفة الأئمة: على بن محمد بن احمد بن صباغ مالكي، دار الحديث، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.

٣٩. فوات الوفيات: محمد بن شاکر كتبي، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ٢٠٠٠ م.

ك

٤٠. الكامل في التاريخ: عز الدين ابو الحسن على بن ابوالكرم شيباني، معروف به ابن الأثير، دار الفكر، بيروت، لبنان،

سال ١٣٩٩.

٤١. كشف الغمة في معرفة الأئمة: على بن عيسى بن ابى الفتح اربلى، دار الأضواء، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال

١٤٠٥.

٤٢. كشف الظنون: مصطفى بن عبدالله حاجى خليفه، دار احياء التراث عربى، بيروت، لبنان.

ل

٤٣. لسان الميزان: احمد بن على بن حجر عسقلانى، دار احياء التراث عربى، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٦.

م

٤٤. مرآة الجنان: ابو محمد عبدالله بن اسعد يافعى، دار الكتب الإسلاميه، قاهره، مصر، چاپ دوم، سال ١٤١٣.

٤٥. مرآة الزمان: سبط ابن جوزى، نسخه خطى.

٤٦. المختصر في أخبار بنى البشر: عماد الدين اسماعيل بن ابى الفداء، حسينيه مصريه، قاهره، مصر.

٤٧. مطالب السؤول في مناقب آل الرسول عليهم السلام: محمد بن طلحه شافعى، تحقيق ماجد بن احمد العطيه.

٤٨. معالم العترة النبوية: عبدالعزيز بن محمود، معروف به ابن الأخضر جنابندى.

٤٩. معجم الادباء: ياقوت حموى، دار المأمون، مصر.

٥٠. معجم المؤلفين: عمر رضا كحاله، دار احياء التراث العربى، بيروت.

٥١. ميزان الاعتدال في نقد الرجال: شمس الدين ابى عبدالله محمد بن احمد ذهبي، دار المعرفه و دار الكتب علميه،

بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٣٨٢ هـ .

٥٢. المنتظم في تاريخ الملوك والامم: ابوالفرج عبدالرحمان بن على بن جوزى قرشى، دار الكتب علميه، چاپ اول،

سال ١٤١٣.

٥٣. منهاج السنه النبويه: احمد بن عبدالحليم، مشهور به ابن تيميّه حرّانى، مكتبه ابن تيميّه، قاهره، مصر، چاپ دوم،

سال ١٤٠٩.

ن

التحجيم الزاهره في ملوك مصر والقاهره: يوسف بن تغرى اتابكى، دار الكتب علميه، قاهره.

و

٥٤. الوافي بالوفيات: صلاح الدين خليل بن ابيك بن عبدالله صفدى شافعى، دار احياء، بيروت، چاپ اول،
سال ١٤٢٠.

٥٥. وسيلة المال فى عد مناقب الال: احمد بن فضل بن محمد بن باكثرى حصرمى مكى شافعى.

٥٦. وفيات الاعيان: شمس الدين احمد بن محمد بن خلكان، دار صادر، بيروت، لبنان.

Infallible Imams (peace be on them)

*A short study on the lives of
the infallible Imams (peace be on them)*

Volume Five

Imam Jawad (peace be on him)

Imam Hadi (peace be on him)

Imam Hasan Askari (peace be on him)

Ayatollah Seyed Ali Hosseini Milani